

خانواده×جاسوس





خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

ماموریت: ۲۴

مترجم: Heart of wnter
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

محرمانه



5

خانواده ×
جاسوس



خانواده × جاسوس



خانواده × جاسوس



صلح جهانی
بستگی دارد به فورجرها!



5

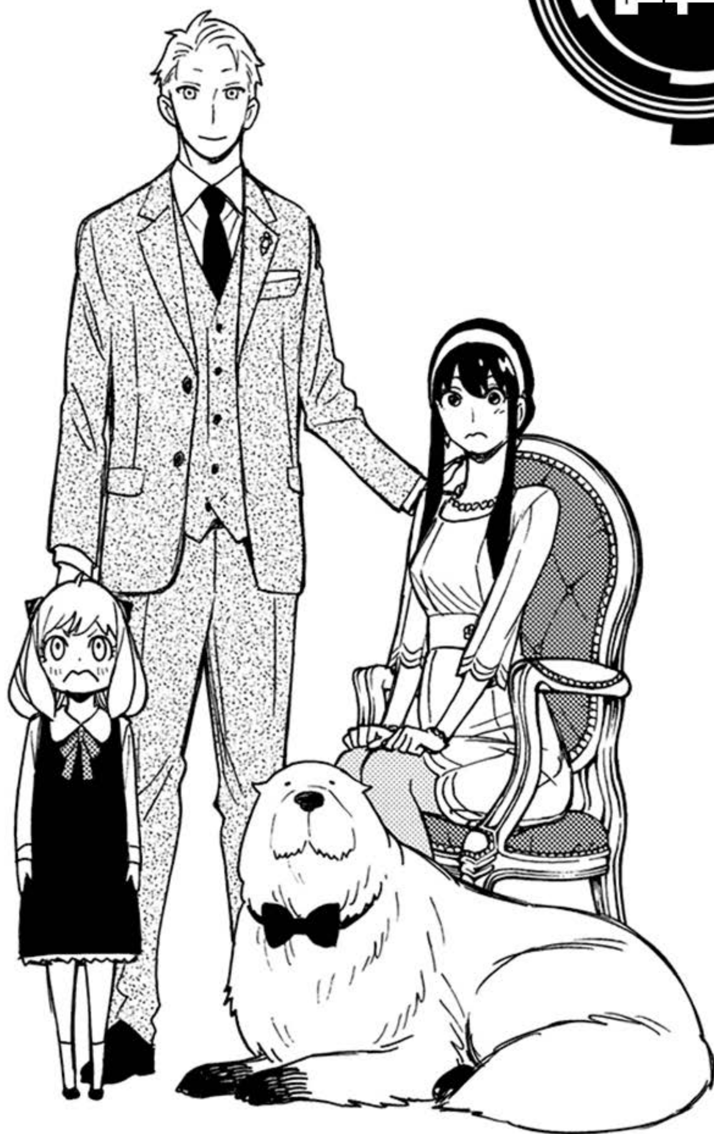
خانواده×جاسوس

داستان و طراحی از

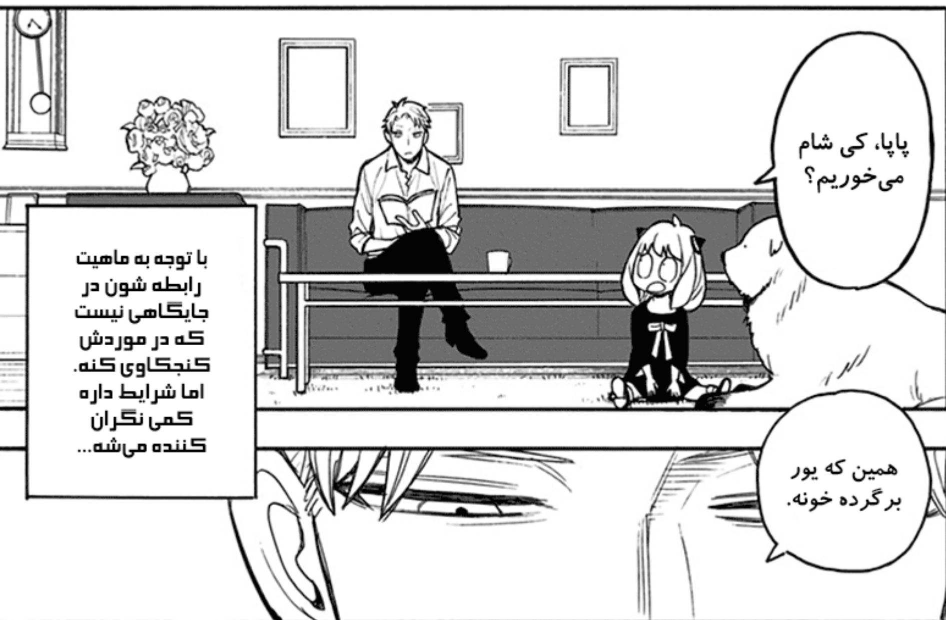
تاتسویا اندو



خانواده× جاسوس




یور چند وقته
دیر وقت میاد
به خونه.


پاپا، کی شام
می‌خوریم؟
با توجه به ماهیت
رابطه شون در
جایگاهی نیست
که در موردش
کنجکاوی کنه.
اما شرایط داره
کمی نگران
کننده می‌شه...
همین که یور
برگرده خونه.


اون آینده
دیدنت رو انجام
بده. بهم شام امشب
رو نشون بده!
تکان دادن
?
تق

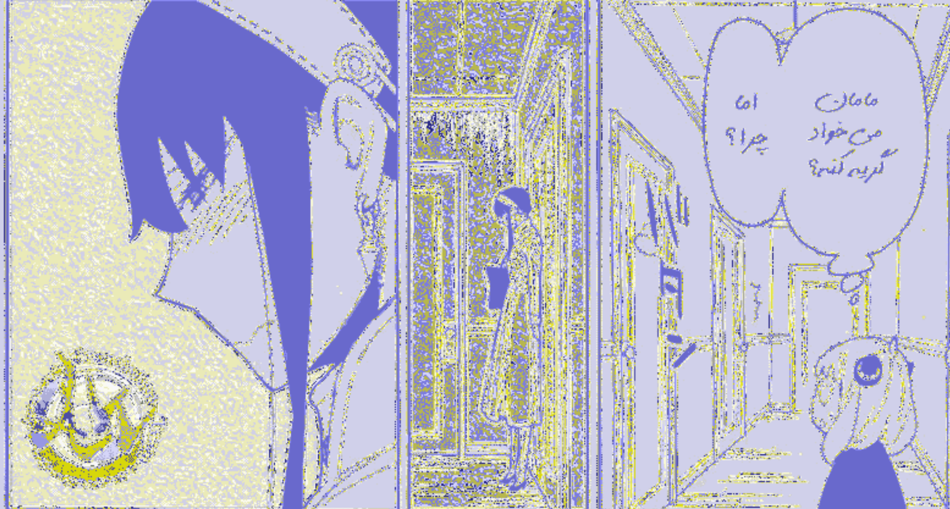

ガチャ
ببخشین دیر کردم.

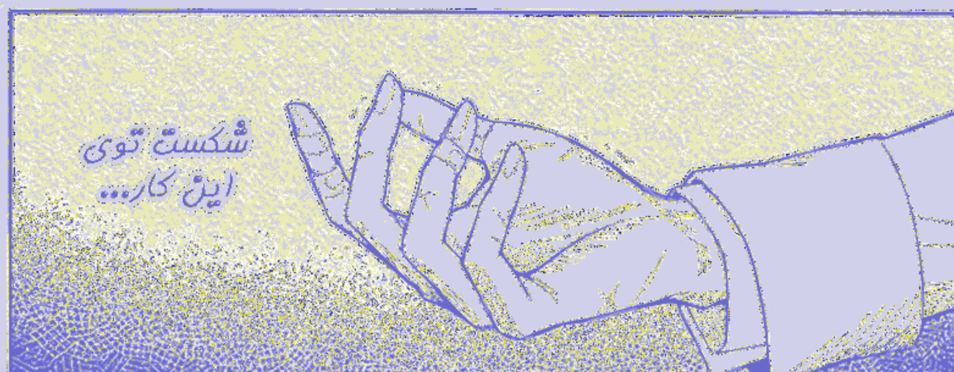

صورت غمگینش رو دیدن.
و نگران کننده‌تر از اون...



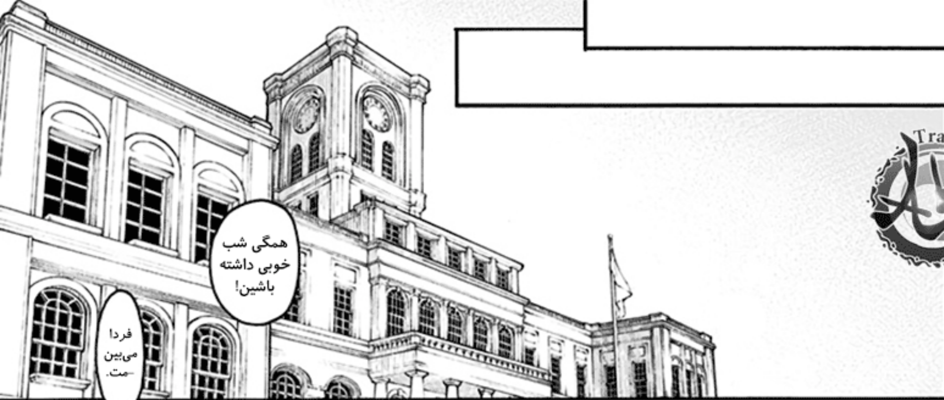

دست-های که پر از زخمه...

به خونه خوش اومدی، ماما‌ن.
ممنونم، آنیا.
خسته نباشی یور. شام رو آماده کنم؟
*خیره شدن
نه، گرسنه نیستم. شما دو تا بخورین.
ببخشین.
اوه... باشه.
...
...
چه اتفاقی برای یور افتاده؟
*حس کردن
!
!؟





...ممکنه به قیمت از دست
رفتن خانوادم تموم بشه.



همگی شب خوبی داشته باشین!
فردا می‌بین‌ـمت.



Translation Team



هی کامیلا یه نوشیدنی می‌خوایی؟
مم... امشب نه.
تاپ تاپ

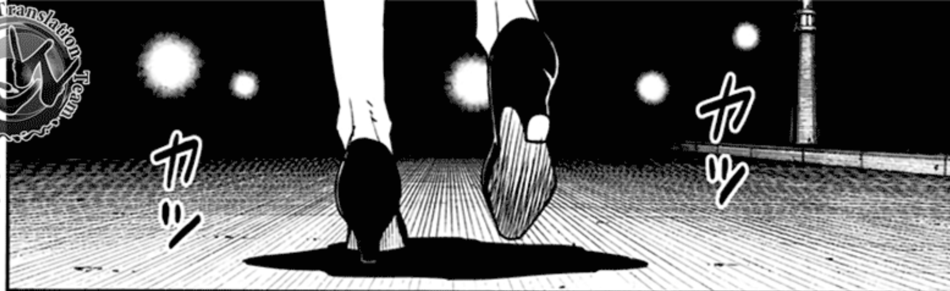


*غیژ

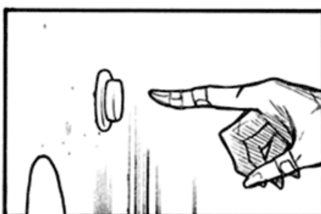


دوباره تشریف بیارین!




カッ
カッ
*دق
دق


*دووم
ズ
ズ…


رینگ دونگ


چکه کردن





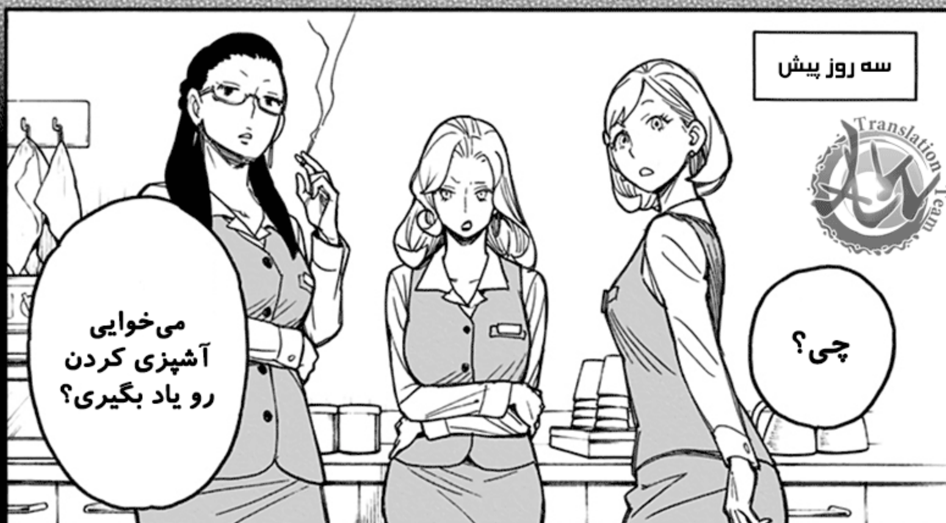



*سر تکان دادن



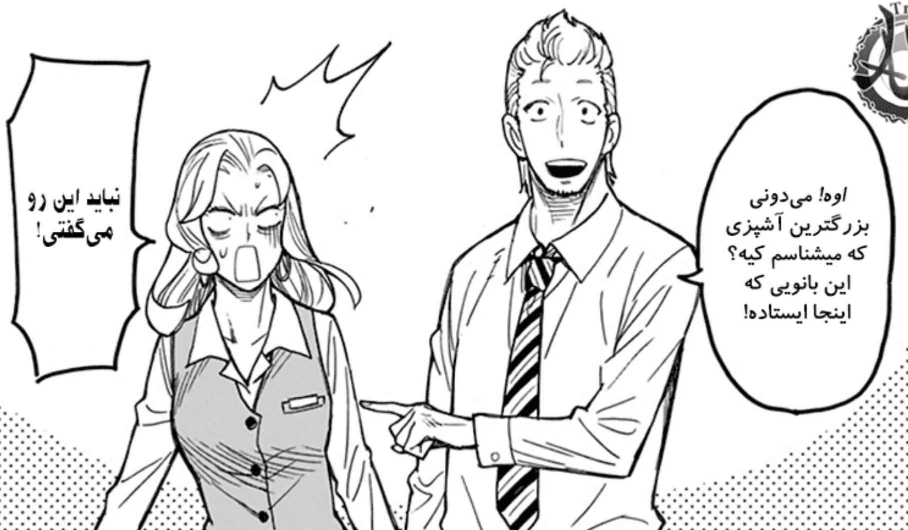

همه‌ی گوجه فرنگی هارو له کردی، یور! چه خصومتی با گوجه‌ها داری؟
داره همه جا رو کثیف می‌کنه!
اونه نه!
چکه کردن


ممنون که دعوتم کردین.
یادت باشه اینا همش تقصیر توئه!
اگه دهن گشادت رو باز نکرده بودی...
میخوای یه بار دیگه امتحان کنی؟ این خیلی خوبه یور.


سه روز پیش
می‌خوایی آشپزی کردن رو یاد بگیری؟
چی؟


Translation Team


مجبورم! شوهرم به خاطر صبحانه‌ای که درست کردم یه روز کامل رو توی دستشویی گذروند!
اونم درست زمانی که دخترمون بهش نیاز داشت...
درسته، واقعا بده.
ممکنه به قیمت خراب شدن ازدواجم تموم شه! (که شغل واقعیم رو به خطر میندازه!)
راهی هست که کمکم کنین؟
من که نه.
ما خود-مون یه مستخدم گرفتیم که برامون آشپزی کنه.
اگه بخوای من می‌تونم یادت بدم چطور از یه در بازکن استفاده کنی! ☆
فقط برو یه کلاس آشپزی ثبت نام کن.
هی، دارین در مورد چی صحبت می‌کنین؟


اوه! می‌دونی بزرگترین آشپزی که میشناسم کیه؟ این بانویی که اینجا ایستاده!
نباید این رو می‌گفتی!


لطفا، کامیلا... این موضوع برام خیلی مهمه.
تعظیم کردن
راه نداره! چرا باید-
بهش یاد بده چطور آشپزی کنه!
می‌تونیم بریم خونت و یادش بدی.
چه مرگته ؟!


بستن
ممنون که با یه جلسه‌ی دیگه تدریس موافقت کردی، کامیلا!
این خود جهنمه.
این- طوری نباش.


امیدوارم از وظیفه‌ی تست کردن زهر ماری که می‌پزه لذت ببری. چون امشب این وظیفه‌ی خطیر به عهده‌ی تونه! این حداقل کاریه که باید انجام بدی!
راستش یکی رو دعوت کردم که تو این بخش کمکمون کنه!



☆ وو — هو!

یور! خواهر عزیز و دلبندم!!

یوری؟!



*تکان دادن









*چکه کردن



*ریز ریز کردن

* تق تق









لطفاً کامیلا، التماس می‌کنم!

اگه از لوید جدا شم، من... من...

(باید دوباره نگران گیر افتادن باشم!)





*ملچ ملوچ کردن



*اوووق



بی نظیره!
♡





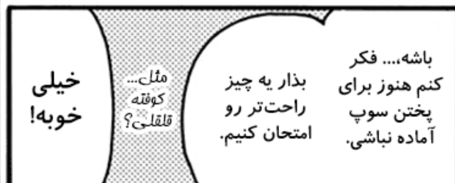
*چشیدن











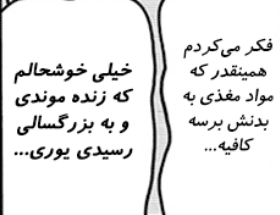
*ملچ ملوچ کردن *اوق زدن















*خرد کردن *تند تند نوشتن *پلوپ پلوپ *قل قل کردن











جدیداً یکم عوض شدی یور.

قبلاً همیشه یه قیافه‌ی گنگ و بی احساس داشتی. انگار رباتی چیزی باشی.

هاه؟ الان فرق می‌کنم؟

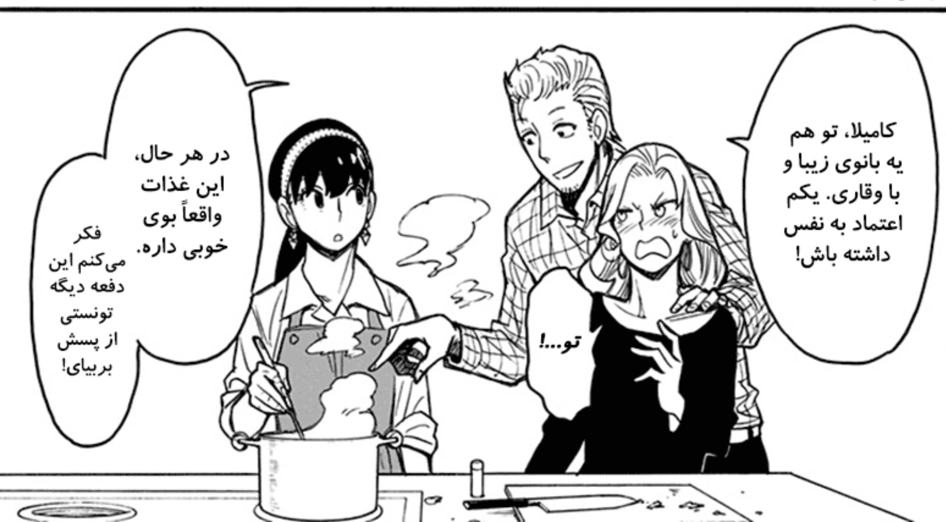
شاید...

شاید به این خاطره که...

...ازدواج کردم؟

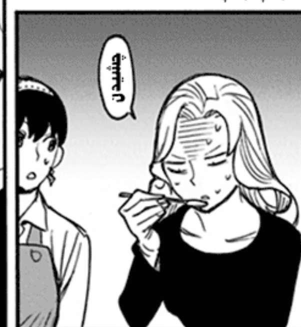


*نوازش کردن





*بمپ بمپ



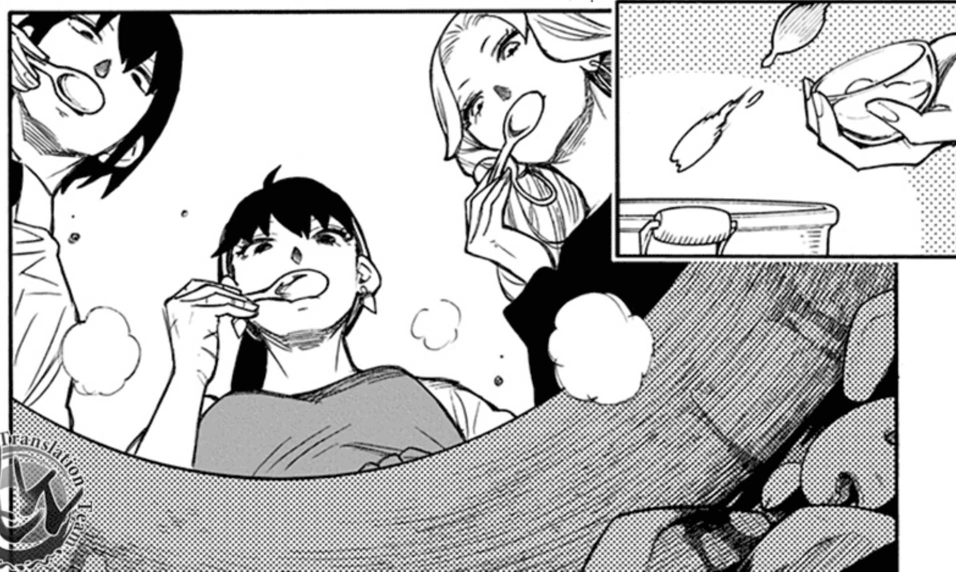






*اضافه کردن *چشیدن

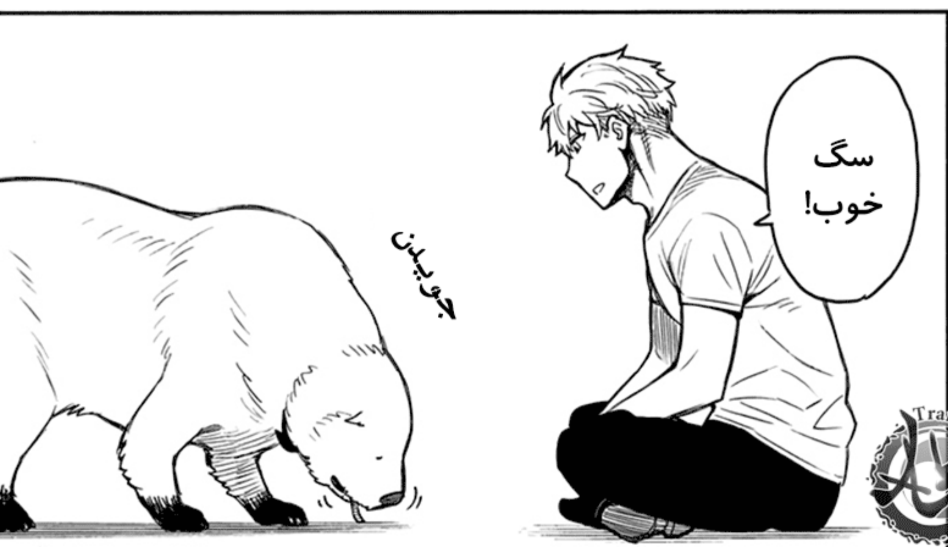





!




واستا!


سگ
خوب!
جویدن


واقعاً سگ باهوشیه.
به‌زودی باید بهش آموزش سگ های نگهبان رو بدم.
کارت خوب بود.
ووف!


پاپا، دیگه نمی‌تونم صبر کنم! خیلی گشنمه!
اوه، بایدم گرسنه باشی.
ببین چقدر دیره.


ببخشین دیر کردم!
سلام یور.
هم؟

*بام

*لرزیدن


رفته بودی خرید؟
لوید...


امشب میخوام شام درست کنم!




Translation Team
*قل قل کردن
کلاس آشپزی می‌رفتی؟
ببخشین که ازتون مخفیش کردم...
*قل قل کردن
*خرد کردن
*بو کشیدن


پس به‌این خاطر بود...
این یه تاس کباب جنوبیه؟
آره! بچه که بودیم مامان برامون درست می‌کرد!
*تا-دا


آماده شد! فقط نیمروش یکم وا رفته...
*چشیدن


خب نظرتون چیه!
به‌نظر نمیاد که سمی باشه...
پس این قراره آخرین وعده‌ی غذایی باشه که قبل از مرگم میخورم...



*ملج ملوچ

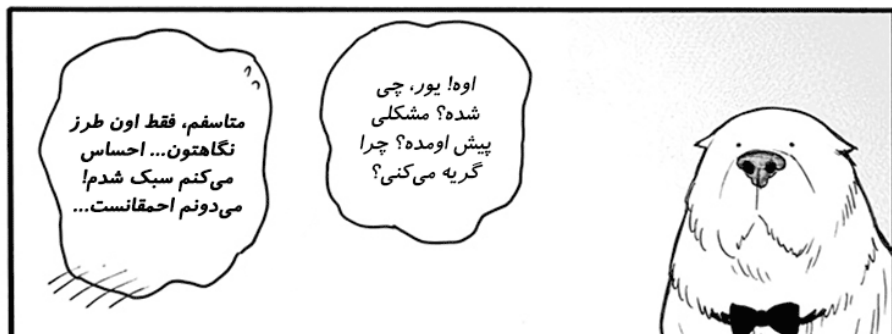


مم! عالیه!





*خیره شدن


اوه! یور، چی شده؟ مشکلی پیش اومده؟ چرا گریه می‌کنی؟
متاسفم، فقط اون طرز نگاهتون... احساس می‌کنم سبک شدم! می‌دونم احمقانست...



اما شنیدن
تحسین هاشون...

دیدن
لبخندهاشون...

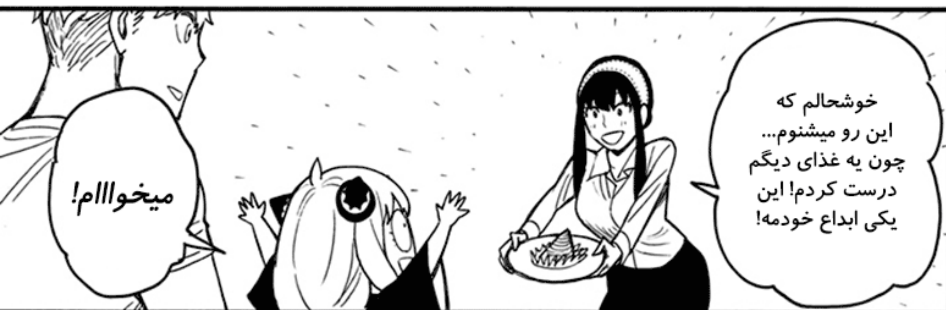
اصلاً فکرشم
نمی کردم...

...که اینقدر خوشحالم کنه!




الان برای یه مادر و همسر خوب بودن...
اعتماد به نفس بیشتری دارم!


بی صبرانه منتظرم ببینم دفعه‌ی بعدی چی درست می‌کنی.


خوشحالم که این رو میشنوم... چون یه غذای دیگم درست کردم! این یکی ابداع خودمه!
میخوااام!


اوه نه.



خانواده × جاسوس





ماموریت: ۲۴,۵

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Heart of winter
کلین: Ghoghnuse
تایپ: Siaa
هماهنگی: Saji

آنیا وقتشه
که مسواکت
رو بزنی و بری
بخوابی.

جوخه ی خرس
- های نقشه نگار
ارتش اینجان!

خودشه.

SPY×FAMILY

ماموریت کوتاه شماره ی ۳

کاپیتان،
نقشه برداری از
منطقه ی دشمن
کار خطرناکیه!

هه‌هه!

اون خرس
سفیده یه
جورایی شبیه
توئه، باند!

واو!

بنگ!
بنگ!

اوه نه!
سرباز
پگی تیر
خورده!



باید
بدون
من ادامه
بدین...

لطفاً...برین
و به خاطر
برقراری صلح،
ماموریت رو
کامل کنین!

افتادن

پگیی
ییی!!!

پنگوئن
!!

هی! گفتم
وقت خوابه!

این دیگه
چه کارتون
مریضیه که نگاه
می کنی؟

گرفتن

نههه
ههههه!

پنگوئن!!


می خوام
امشب با
پنگوئنم
بخوابم!
باشه،
بگیر
-ش.
شب
بخیر.
مم.


فشار دادن


خیره شدن...

[redacted]

آاااا
اااه!!

جیک جیک
جیک جیک



پنگوئ-نم مرده!

آــــــه!!!

تلپ


مامور
پنگوئن
...!
نههههه
کار کی بوده؟
کی پنگوئنم رو به
قتل رسونده؟!
هممم.


این اثر
دندون و رد
پنجست...
!!


چرخاندن


سربرگرداندن


جیززز


پنگوئن،
بده.
ازش
متنفرم.
آنیای
منو ازم
دزدیده.
پس کار
تو بوده...
حسودیم
میشه.



باند احمق! ازت متنفرم !!
هق هق کردن
شکه شدن



اوه خدایا... زدم سرش رو هم بریدم!
بَد شکل
آاااه! حالا از قبلشم مرده تر شده!!
وااااااه!!
متاسفم! ببخش!
آروم باش آنیا. یه دونه جدیدش رو برات میخرم باشه؟
من همین مامور پنگوئن رو دوست دارم یکی دیگش رو نمی خوام!
اون یه هدیه از طرف تو بود!
......
باشه، برات درستش می کنم. بشین صبحانت رو بخور و برو سراغ درسات.
به هم ریختن


تیک تاک تیک تاک
سوزن زدن
کشان کشان راه رفتن


بو کشیدن
فش فش کردن


آنیا


فین فین ...
هق هق کردن


??


تق تق
پنگوئنت رو درست کردم.
!

شبیه
فرانکنشتاین
شده...

دیگه این آخر
توانایی دوختَ
و دوزم بود!

فرانکنشتاین
اسم دکتره بود،
نه اون هیولاهه.



برای یه
مبارز، ...
جای زخم
-هاش یه
نوع نشان
افتخاره.

این زخم ها
ثابت می کنن
مامور پنگوئن
چقدر سخت
برای رسیدن به
صلح جنگیده.








وا ااا اا اَق ...
هاه؟
بادوم زمینی ...؟
SUPER OISHII
PEANUTS
SIO AJI!


گوشامُ ...
داره مخملی میکنه ...؟!
داره تلاش می کنه معذرت خواهی کنه...؟


فکر کنم ازت میخواد ببخشیش. نظرت چیه؟
یادته باندمن چی میگفت؟ "دشمنای دیروز، میتونن دوستای امروز باشن"
اوه!
از اپیزود ۱۸!
Translation Team


....


کشیدن


تو...
به صورت زجرآوری مجروحم کردی.
پر و بال زدن


اما من این
بادوم زمینی ها
رو قبول می کنم
و به این جنگ
خاتمه میدم.
!


و...
متاسفم
که گفتم
ازت
متنفرم.




واق!
بوااه!


Translation Team


و حالا به عنوان امضای
معاهده ی صلح!
واق


تامپ
تامپ


فقط اگه روابط
شرق و غربم به
همین سادگی ها
درست می شد...



خانواده × جاسوس





خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

ماموریت: ۲۵

مترجم: DysaniaMtG
کلین: Ghoghnuse
تایپ: Siaa
هماهنگی: Saji

SPY×FAMILY



مأموریت ۲۵

اثر تاتسویا اندو


Translation Team
دینگ
دینگ


صبح بخیر، آنیا!
صبح بخیر، بکی!


دیشب "برلینت عاشق" رو دیدی؟
وقتی وینسنت اون دختر رو بغل کرد، کلی بهم انرژی داد.
من فقط کارتون نگاه میکنم.


کارتون؟
اوه، آنیا چقدر تو بچه‌ای.
تو حتی هنوز نمیدونی عشق چیه.
هرچی راجع به بزرگ شدنت گفته بودم پس می گیرم.
داری درباره چیزایی مثل بوسیدن حرف میزنی؟


هنوز خیلی بچه‌ای که بفهمی. دارم در مورد عشق حرف میزنم.
از اون نوعش که به آسمون ها میرسه!
راه نداره.
قدم


این دوتا رو باش، همینکه میرسن مدرسه شروع به ور ور راجع به چیزای چرت و پرت می کنن.
امتحانای میان‌ترم نزدیکه. بنظرتون چقدر درس خوندن؟


Translation Team


اوه،
چشما به جلو!
بزارید بگم بهتون چه اتفاقایی افتاده!

به عنوان بخشی از نقشه دوستی بابا، سعی کردم که سای-اون رو بوسیله سگم، باند، تحت تأثیر قرار بدم، اما شکست خوردم.


اگه بتونی به اسگت یه اسم باحال بدی، به عنوان جایزه دعوتت میکنم که بازی کنیم.
اون هیچوقت اینو نگفت.




آیا میتونم به بداخلاقی سای-اون غلبه کنم و مأموریتم رو کامل کنم؟
نترس، خواننده نجیب! مبارزه من برای نجات دنیا ادامه دارد!

بوا ها ها

به خاطر مأموریت، امروز با خودم که سلاح سری آوردم.




خب شنیدم که امتحان قراره از اینجاها...
قدم
هووش


فک کنم یچیزی انداختی، آنیا.




ووآ. چقدر باحال ...


きゅわん
وااییی
این فرد خیلی خیلی رویایی کیه؟!
این واقعا بابای توعه آنیا؟!


Translation Team


چرا بهم نگفته بودی که انقد جذابه؟!
باید مارو معرفی کنیا! اسمش چیه؟
درحال حاضر تو رابطه‌ای هست؟!
عههه!
عههه!
چ-چ- چی؟!
بابا با مامان ازدواج کرده


می‌تونم این عکسو نگه دارم؟ اوه خدای من، خیلی ممنونم!
*عههه! *عههه!
پسش بده! برا سای-اون نیازش دارم!


پِش بدررررههه!
جاخالی *جاخالی*
اون دوتا میتونن خفه شن؟


دانگ


Translation Team

برق زدن


حالا،زمان کلاس هنر شماست.


ازونجایی که معلم هنرتون ناخوش هست، من کلاس امروز رو اداره خواهم کرد.


تکلیف امروزتون استفاده از وسایلی که بهتون داده شده برای ساخت یک مدل سه بعدی هست.
در زمینه "حیوانات".
12 COLORS
GLUE





شما به طور شانسی برای میزها گروه بندی می‌شید. هر گروه مقدار ...
محدودی وسایل اولیه داره، پس باید به صورت اشتراکی با هم‌تیمی‌تـــون ازشون استفاده کنید.
بله آقا!




بنظر جالب میاد.
چی می‌خوای بسازی؟
میز یک!
جسی کیپل.
هرمن کلارک.
تچ. اینا مال مهدکودکه، من وقتمو تلف نمی‌کنم.




دوستم از اون یکی کلاس بهم گفت که یه گروه از کله های آکادمی برای دیدن چیزهایی که ساخته بودن اومدند.
گفتش که ممکنه داخل نمرات مخفی مون ثبت بشه!
!!



شاید یکم براش وقت بذارم.
اگه هم میزی من هستید، بهتره که جلوی راهم رو نگیرید.
بعدی، در میز چهار ... دیمن دزموند.

آنیا فورجر.

این شانس منه!

آاااااااا، لعنتی! می‌دونستم که قراره این اتفاق بیافته!

لعنت بهش!!

تو دست و پام نیا!



آاا، انگار توی میزهای متفاوتی افتادیم، آنیا.

عکسم رو پس بده! باید به سای-اون نشونش بدم!

اما گفتی که می‌تونم داشته باشمش!

من نگفتم!

وین!

بشینید، خانم‌ها!

حالا، شروع می‌کنیم!

خُب، اگر عکس رو ندارم...

... فقط یه مدل
باحال از باند
با این چیزا
می‌سازم!

بعدش
سای-اون
می‌فهمه!











من پدر آنیا رو ساختم.
تا دا
این زیادی خود کفا عه!
لوید فورجر؟!



Translation Team



و این رو ساختم که بتونه باهاش لباس عوض کنه! این یه لباس جنگ هست که کمپانی پدرم-
ظرافت و زیبایی کارتون جای سوال نداره! اما بهتون گفته شده بود که در زمینه "حیوانات" باشه!
از اول شروع کن!



ارباب هندرسون ...
انسان ها حیوان هستند.



نفس نفس زدن
داره حقیقت رو میگه!!!



پس ادامه بده، خانم بلک‌بل.
عالی بحث رو بردید خانم بلک بل. عالی.
اما لوید من از همه حیوانات بهتر خواهد بود.
از اول شروع میکنم.
له شدن


تا زدن
چسب زدن


تمام شُد!!
ذوق کردن
بریدن
بریدن


شِش




؟
؟؟


اسمش ...
بغ!
...باند عه.







(توضیح مترجم: شیردال یا گریفین موجودی افسانه‌ای با تن شیر و سر عقاب (دال) و گوش اسب است.) شیمر یکی از اساطیر یونان باستان است که دارای سر شیر و بدن بز و دمی از سر مار است.)

دارم شیردال روی نقش خانوادگی‌مون رو می‌سازم!

انگار بهتون الهام شده، رئیس. شما همیشه بهترین ایده‌ها رو دارید!

شیردال عینِ شیر عه؟





برای این خیلی کاغذ نیاز دارم، پس کس دیگه‌ای خیلی استفاده نکنه، باشه؟

هاه؟

حتما، رئیس!






لطفا بهش نگاه کنید، پدر. من شیردال خانواده دزموند رو ساختم!

بسیار اثر خوبی هستش! به خوبی نشان دهنده زیبایی و شأن خانواده‌مون هست.

تو واقعا مایه افتخار خانواده دزموند هستی، دیمن!



...آره، دقیقا همینطوری.

...

بهت تو ساختن شیردالت کمک میکنم، سای-اون!

واقعا؟ ممنون!

خیلی آدم خوبی هستی!



به این نگاه کن، پدر! شیردالمون فوق‌العاده نیست؟ آنیا نصفش رو ساخت.

کا!!

چه سلیقه زیبایی داری، آنیا! چقدر دوست دارم که والدینت رو ملاقات کنم! بعضی وقت‌ها با خودت بیارشون!

واو!

عملیات سگ به عملیات شیردال تغییر کرد!

باحال تر هم بظر میاد.

ساخت بال ها سخته

؟

وسایل و زمان کافی ندارم.

سای-اون ...

چی؟



*سو سو زدن
بهت تو ساختش کمک می‌کنم.



می‌تونی از تمام کاغذهام استفاده کنی.
هاه؟ چی داری می‌گی؟



مدل خودت رو بساز!
ساختم.
واقعا قراره که اونو تحویل بدی؟ واقعا؟!



فقط می‌خوام که کمکت کنم.
*سو سو زدن

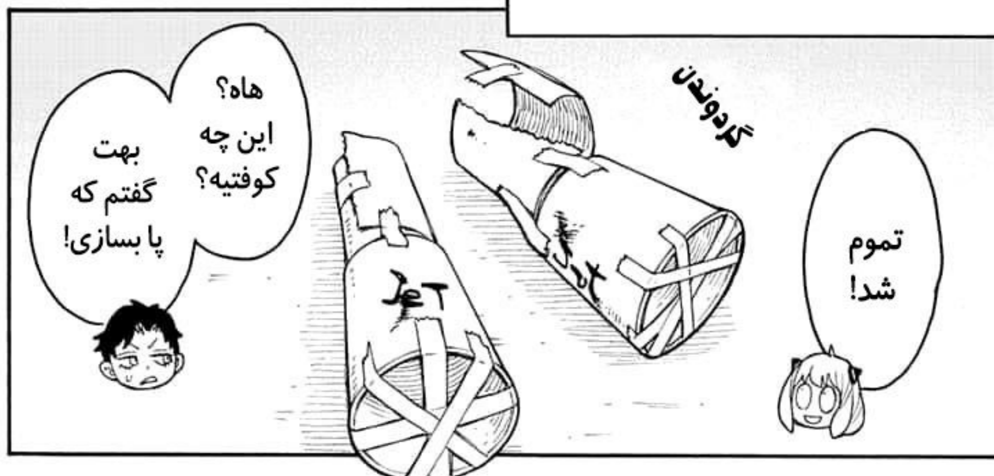


ب... باشه ...
هرکاری که می -خوای بکن!



*سر تکان دادن
آههه، پس برای همین بود که آنیا به تمام حرفاش گوش می کرد.
حالا معنی پیدا کرد...
هه هه


فکر کنم، که بتونی پاهای عقب رو بسازی.
این‌ها نقشه‌ان.
هم...؟ فورجر و دزموند دارند باهم همکاری می کنند؟
یه پیشرفت بسیار جالب.
باشه!


تموم شد!
گردوندن
هاه؟ این چه کوفتیه؟
بهت گفتم که پا بسازی!


آره، و بهش موتور جت وصل کردم که خیلی سریع پرواز کنه!
فوشوووو!
خیلی باحاله! بدون اینکه ازم بپرسی بهش چیز عجیبـــی اضافه نکن!


نگاه، فقط برای بال‌ها پر بساز، باشه؟!
عین این
سرتکان دادن
باش!


تا-دا!
اونا زشت و غیر هم‌اندازه ان، و حتی نزدیک به تعداد کافی برای پرواز نیستند!
برام نگو "تا دا"!
نگران نباش. می‌تونه از موتور برای پرواز استفاده کنه.
نه، نمی -تونه !


فقط
برگرد به
سوراخت!


از به
درد
-نخور
هم
بدتری!
تمام کاغذهام
رو هدر داری!


د-دیمن
لازم نیست
انقد باهاش
بد صحبت
کنی.
قاپیدن
خفه شو و
کاغذهات رو
بهم بده!
چی
...؟


اون
...
...
اصلا با
ظرافت
نبود!!


یه مرد
متشخص
اینطوری رفتار
می‌کنه، آقای
دزموند؟
صبورااانه
اوخ
...

اما... لعنتی!

به لطف اون کوتوله زشت، هیچ کاغذ اضافه‌ای ندارم.

و می‌خواستم که به پدر هم نشونش بدم!

...

لازم نیست که انقدر دستپاچه باشید، آقای دزموند.

فقط بهترین چیزی که در توان دارید رو انجام بدید.










ببخشید که
بدردنخور بود،
سای-اون.


می‌تونی
این رو برای
بال‌ها استفاده
کنـــی.


Translation
Team


چی، آشغالی
که قبل‌تر
ساختی؟
من به یه
شیردال
دختر
تبدیلش
کردم.
اینطوری
جفت مال
تو می‌تونه
باشه.
هاه؟
چرا باید که
شیردال دوم
نیاز داشته
باشم؟


چون که اگه
عشق داشته
باشن، می‌تونن
به آسمون‌ها
برسن!
هاه؟


آه، این‌ها
باید پروژه‌های
هنر دانش
آموزان سال
اول باشه.




نگاه کنید
که چه
ناز هستن،
هم
...؟

ا...

این ...

شیردال دیمن دزموند








گفتند که تلاش کردند که جلوی اشک‌های خودشون برای بچه شیردالی که ظالمانه پاره پاره شده کنارش گذاشته بودی بگیرند.
...
...


عا-عالیه. مطمئنم که والدینت بهت افتخار خواهند کرد!
درست همونطور که برنامه‌ریزی کرده بودیم!
هاه؟
امکان نداره این آشغال بی‌ریخت رو والدینم نشون بدم!
تعجب کردن
عملیات شیردال... شکست خورد.


سلام؟ هی،
جیویس، منم.


Translation Team


بله. نه،
همه چیز خوبه.
مکس چه کارا می‌کنه؟

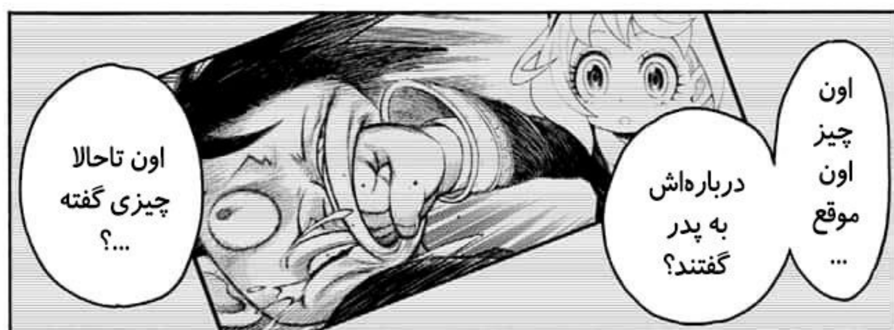

برای تعطیلات به خونه بر می‌گردید، ارباب دیمن؟
نه. منظورم اینه، پدر هم قرار نیست بیاد ، نه؟
خب، نه...
اما می‌دونم که ارباب دمتریوس اگر وقت کنند بر می‌گردند.

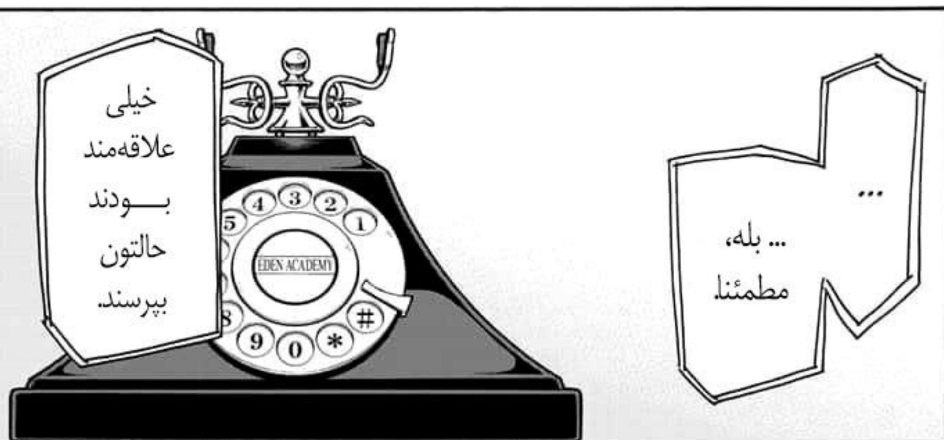

INFORMATION
یه امتحان میانترم خواهیم داشت، پس می‌مونم و روی درس‌هام تمرکز می‌کنم.
کوشش شما مثل همیشه ستودنیه


اوه، امروز کلاس هنر داشتیم...


...
بله؟
شیرت افتضاح بود!
ها ها ها!
ولش کن.


هی، جیویس ...


اون چیز اون موقع ...
درباره‌اش به پدر گفتند؟
اون تاحالا چیزی گفته ...؟


...
... بله، مطمئنا.
EDEN ACADEMY
خیلی علاقه‌مند بـــودند حالتون بپرسند.

بود؟
ممنون.

دروغگو.

خب، بهتره
که برم.

کلاک

پدر رو
می‌شناسم
...

... نمی‌تونست از این
کمتر بهم اهمیت بده.

اگه بخوام که راضیش کنم...

اگر بخوام که احترامش رو بدست بیارم...

هی، اوین

... امیل.

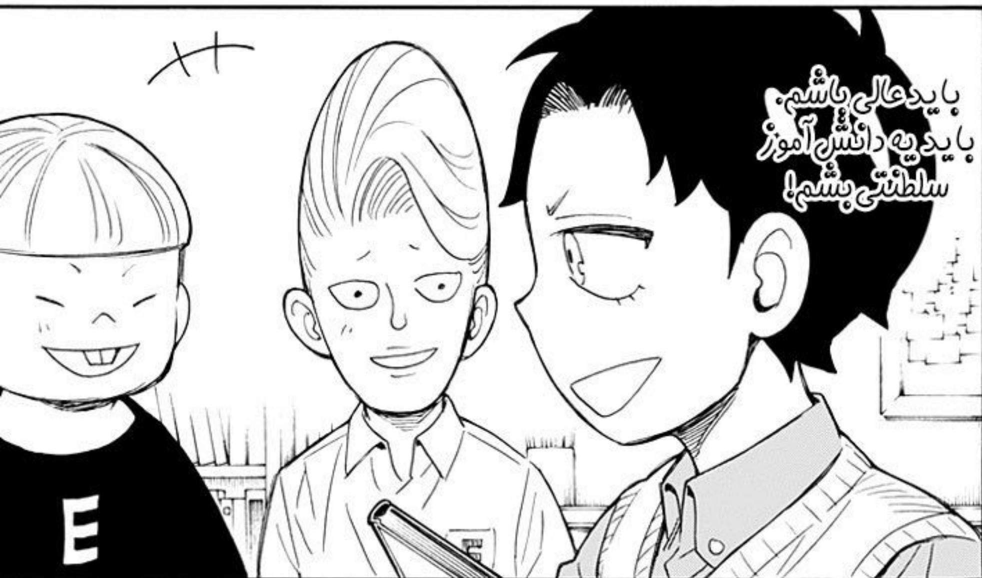


بعد شام، بریم با معلم خوابگاه درس بخونیم.

چه ایده خوبی، رئیس!

یه فرصت خوب برای پر کردن نقطه ضعف -هات در دستور زبان!

خفه شو.








خانواده × جاسوس



ماموریت: ۲۶

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Heart if winter
کلین: Ghoghnuse
تایپ: Siaa
هماهنگی: Saji

پسران و دختران...

هفته ی دیگه آزمون های میان ترمتون شروع میشه.



به نفرات اول و دومی که بیشترین امتیاز رو در هر درس کسب بکنن ستاره های استلا اعطا میشه.

از طرف دیگه اگه دانش آموزی نتونه نمره ی قبولی رو در هر کدوم از دروس بیاره بدون استثناء آذرخش تونیتروس دریافت می کنه.

پس همگی حواستون به این موضوع باشه.

SPY×FAMILY

ماموریت بیست و ششم

و حالا برگه های امتحان تاریخ دیروز رو بهتون برمیگردونم.

آلیس پائولتا

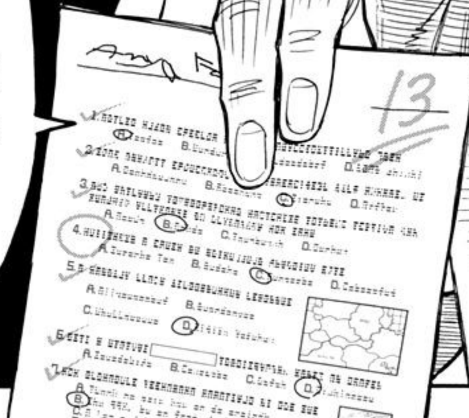
اووف. از نتیجه ی امتحانا می ترسم، تو چی؟

اوی

من که نگران نیستم. این اواخر خیلی درس خوندم.

هه هه هه

آنیا فورجر.



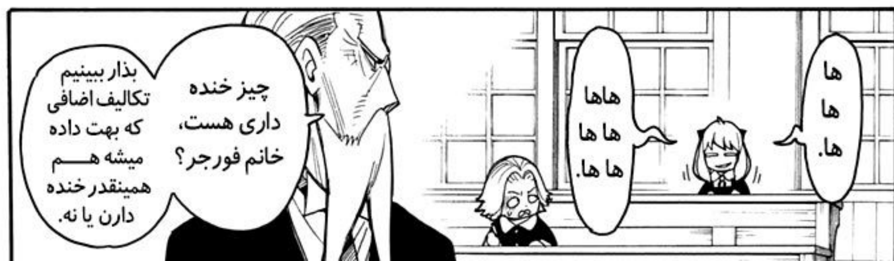
...این نتیجه اصلا
...
الگانت نیست.
13
بعد از اتمام کلاس برای جلسه ی جبرانی توی مدرسه بمون.
دونگ دونگ
پففف
کشان کشان راه رفتن
!
ههههه
91

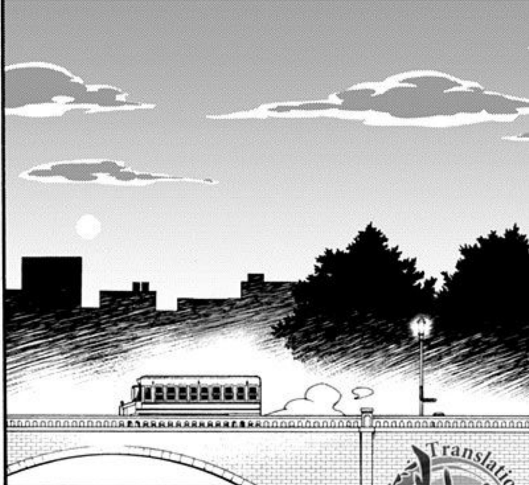

....
عالی و بی عیب و نقص اداش رو درآوردی رئیس.
حماقت چهرش رو خوب به تصویر کشیدی.


Translation Team


دونگ
دونگ
HOSHU
در آن زمان پادشاه...
ازت متنفرم، دامیان، اما یه چیز به دردبخور بهم یاد دادی.


حالا دقیقاً می دونم برای اینکه بهترین نمره رو تو درس تاریخ بگیرم باید ذهن کی رو بخونم!
هه هه هه


ها ها ها.
هاها ها ها ها ها.
چیز خنده داری هست، خانم فورجر؟
بذار ببینیم تکالیف اضافی که بهت داده میشه هم همینقدر خنده دارن یا نه.


Translation Team


الانم مجبورم دیر برم خونه چون معلم بدجنسم بعد مدرسه نگهم داشت.
اینقدر دیر شده که حتی ماه هم در اومده...
ختمممم
گشنمه...
هاه؟ صبر کن.

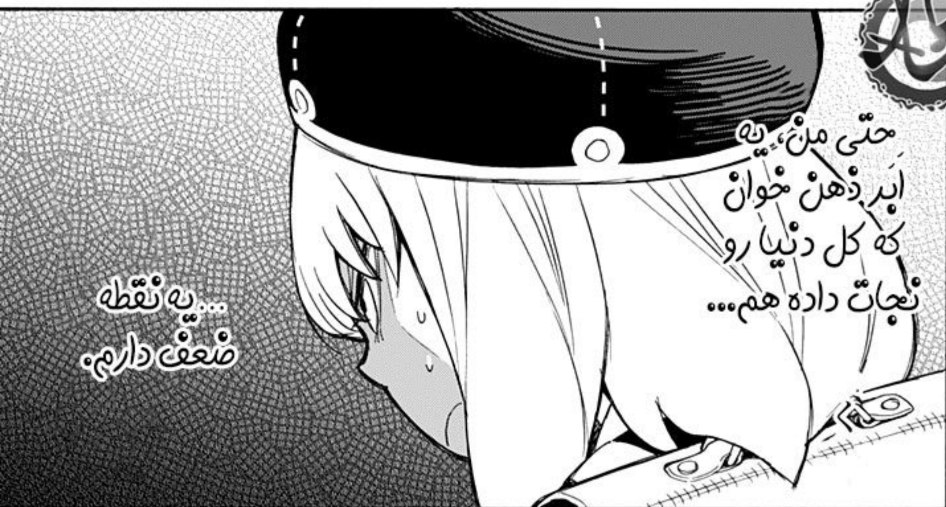
ماه ...؟!


تق تق تق
بابا!
بابااااا ااااا!!


چی شده؟ چرا داد میزنی؟
خوش اومدی!
بابا، دو هفته ی دیگه ماه چه شکلی میشه؟


هم؟ وضعیت ماه؟ اگه الان کامله، دو هفته ی دیگه هلال ماه نو رو می بینیم.
داری ستاره شناسی میخونی؟
اوه نه، درست فکر میکردم!


حالا که حرفش شد، مگه دو هفته ی دیگه امتحان های میان ترمت شروع نمیشه؟ نظرت چیه که یکم قبل از شام با هم درس بخونیم تا نقاط ضعفت رو برطرف کنیم؟
کشان کشان راه رفتن
هی! چی شد؟ درس بخونیم؟


Translation Team
حتی من، یه ابَر ذهن خوان که کل دنیا رو نجات داده هم...
...یه نقطه ضعف دارم.


اونایی که تو آزمایشگاه کار میکردن بهش می گفتن "گرفتگی".
توی هر ماه یه مرتبه ماه ناپدید میشه ...

...درست مثل
توانایی ذهن
خوانی من!



و دقیقاً همون روز
امتحان هم قراره
این اتفاق بیوفته!

یعنی اینکه
اون روز...



چه گلی به
سرم بگیرم؟
این بدترین
اتفاقیه که
تا حالا برام
افتاده!








آره خودشه! باند!
تکان دادن
؟
به آینده نگاه کن و سوالای امتحان رو نشونم بده!
واق
اوه؟


Translation Team


همبرگر کبابی؟!


بابا! بابا! میخوای شام همبرگر کبابی درست کنی!
از کجا فهمیدی؟ توی یخچال رو نگاه کردی؟ بریم شـــام درست کنیم؟
مم! عالیه!
جیک جیک
جیک جیک

آزمون! آزمون رو چی کار کنم؟!
اوه!
خوابم برد!
به خاطر همین دیروز بهت گفتم که درس بخونی، یادته؟
خب، امروز تعطیله و میتونم هرچقدر میخوای باهات کار کنم!
خمیازه کشیدن
....



برای چهار تا از درس هاشون امتحان میان ترم برگزار میشه، که یعنی احتمال داره آنیا چهار بار آذرخش تونیتروس بگیره! (خیلی وقته که دیگه امیدی به اینکه ستاره ی استلا بگیره ندارم.) با این چهار تا و امتحان های نهایی خیلی راحت میتونه هشت تا آذرخشی که واسه اخراج شدن از مدرسه لازمه رو بگیره.
باید هر کاری میتونم انجام بدم تا نذارم قبل از اینکه به حلقه ی داخلی اطرافیان دزموند نفوذ کنم، اخراج بشه!

واضحه که برای رسیدن به این هدف باید کاری کنم آنیا توی هر درس پیشرفت قابل توجهی از خودش نشون بده.
همزمان باید تلاشم رو بکنم تا به حلقه ی داخلی اطرافیان دزموند هم نفوذ کنم...
خب متوجه شدی چرا جوابش این میشه؟
اینقدر ذهنش پر از چیزای عجیب غریبه که نمی تونم رو درسم تمرکز کنم!
نمی فهمم چرا جوابش رو متوجه نمیشه... چیش سخته؟
اوه! درسته!
اون روز از یوری پرسیدم که دوست داره به آنیا تو درساش کمک کنه و اونم گفت که خوشحال میشه!
میخوای بهش زنگ بزنم؟
مطمئنی مشکلی نداره؟
یعنی دوباره باید نیت ازدواج رمانتیک رو از تو ذهنم دربیارم؟
دایی!

در خدمت حاضرم!

به همین سرعت؟!

خیلی خوشحالم که می بینمت یوری!










درسته؟ یور، خواهر عزیزم، یور دوست داشتنی. چقدر خوشحالم که خواهر عزیزم رو دوباره می بینم. دستپخت خواهر عزیزم رو خیلی دوست دارم. یورا فرشته ی زیبا! اوه یور خواهر دوست داشتنی من. یور، امروز خیلی فوق العاده شدی! فکر اینکه دوباره خواهر دوست داشتنیم رو دیدم یور خواهر عزیزم فکر می کنم که باید لوید فورجر رو بکشم و یور رو از دستش نجات بدم. همینکه صدای یور رو شنیدم اومدم. چطور می تونستم درخواست یور دوست داشتنیم رو رد کنم؟


اوق


اوه فکر کنم ترش کردم ...
اووووق
برات دارو بیارم؟
اوه نه، حالت خوبه؟ شاید بهتر باشه قبل از درس خوندن یکم استراحت کنی.
خب اوضاع توی وزارت امور خارجه چطوره؟ مدیریت کردن این قرداد صلح اخیر باید خیلی سخت بوده باشه!
بذار یکم ازش اطلاعات در بیارم ...
مم. آره... فکر کنم...



کسی که اون روز خودش رو جای وزیر جا زده بود، من بودم. پس حتی اس اس اس هم فهمیده که توسط توآ یلایت فریب خوردن.

با اینکه اون نقشه ریسک خیلی بزرگی داشت ولی شرایط ایجاب می کرد انجامش بدیم.

گررر... این آدم پست به درد نخور داره به خاطر ضربه ای که از گروه مخالف دریافت کردیم مسخرمون می کنه؟ مذاکرات به خاطر یه حمله ی تروریستی عقب افتاد!

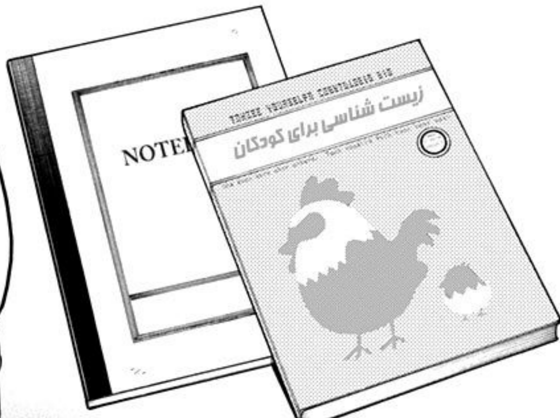
نمیذارم کاری کنی جلوی خواهرم بد به نظر بیام، حرومزاده ی پست!















چی؟! همش رو درست حل کردی؟!

هه هه هه..

آفرین آنیا!

ذهنش رو خوند.




...نه،
کاملاً
اشتباهه!


اصلاً هم باهوش نیستی، مگه نه؟
ذهنت رو جمع و جور کن بچه!
دارم تلاش می کنم!
دوست ندارم آنیا از مدرسه اخراج بشه.


دوست دارم برم مدرسه!
این آرزوی پیش از مرگ همسرم بود ....!
لطفاً یوری، رو کمکت حساب می کنم،


به خاطر من انجامش میدی؟
به خاطر من؟


تالاپ تلوپ
به خاطر من ♡
به خاطر من ♡
به خاطر تو یور، هرکاری می کنم! هرکاری!
به خاطر تو؟


به خاطر ♡
....
باشه، اما... این دختره واقعا چیزی نمی فهمه.

به خدا قسم کلی درس میخونم!
میخوام یه دانش آموز سلمنتی بشم، یه شخص مهم و تا ابد از مامان دوست داشتنیم مراقبت کنم! (دیگه خیلی اغراق کردم.)
تالاپ تلوپ
چه بچه ی باشعور و فهمیده ای!
ولی سلمنتی یعنی چی؟
آوووو!
چطور میتونه انقدر قلب پاکی داشته باشه؟!
اینکه اینقدر خواهر عزیزم رو دوست داشته باشه...
میرم براتون چای و بیسکویت درست کنم آنیا.
نه، خودت رو جمع و جور کن! این دختره داره تلاش می کنه یور عزیزت رو ازت بدزده!
اوم
گوش رو نخور!
اما... بازم ... شاید ...
تحت نظر و آموزش من دختره تو درساش موفق میشه
↓
خواهرم خوشحال میشه
↓
"اوه، یوری، خیلی دوستت دارم!"
باشه. بهت کمک می کنم.


نه نگاه کن اینجــــا رو اشتباه کردی.
اوه نه!


اشکالی نداره. منم وقتی بچه بودم خیلی با دستور زبان دست و پنجه نرم کردم.
مهم اینه که اشتباهت رو متوجه بشی و دوباره تکرارش نکنی.


Translation Team


خب اینجاش یکم پیچیده تر میشه.
لازم نیست کل جمله رو تجزیه کنی. فقط کافیه روی فعل تمرکز کنی.
هاه...


هی هی! آدم یاد قدیما میوفته.
یور، فقط کافیه همین-طوری انجامش بدی.
آسونه، دیدی؟
هاه!
میتونی
....

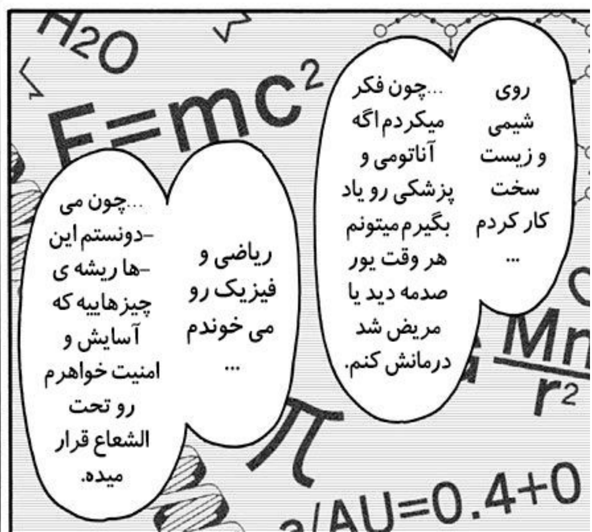

درس خوندن رو دوست نداری؟
ازش متنفرم.
تو چی؟ دوستش داری دایی یوری؟ از اون آدمـــای خل وضع وعجیب غریبی؟


بهم نگو "دایی".
هم... خب...









در نهایت تصمیم گرفتم یه سیاست مدار بشم (خب در واقع یه پلیس مخفی.)

اما هنوزم به تمام قدرتی که اون زمان جمع کردم تکیه می کنم.



یه مرد
بزرگ خیلی
وقت پیش
گفته.
" دانش
قدرته"

اگه میخوای
آدم بزرگی
بشی این چیزیه
که باید بدونی.
دانش همه چیزه.



دانش
...
سگ
تیزَه؟



قورت دادن

نه! یه...
اون قسمتش
رو فراموش
کن!

اگه خوب
درس بخونم
میتونم دارو
بسازم؟

میتونم
موشک
بسازم؟

میتونم
دنیارو
فتح
کنم؟!

درسته!
دقیقا!

آره که
میتونی
!

خب...این،
فکر...فکر
کنم بشه؟
ولی واقعا
این چیزیه
که میخوای؟





حالا متوجه شدی؟
نگران امتحان
بعدیت نباش.
تمرکزت رو بذار
روی موفقیت و
پیروزی آیندت!

حالا
می-
فهمم!

تمرکزت روی
لبخند زیبایی
باشه که در
آینده روی
لبای خواهرم
میشونی!

خب بریم
سراغ سوال
بعد!

باشه
حتما!




هوف
هوف
Translation Team


هوف هوف
خب؟ حالا دستور زبان رو یاد گرفتی؟


هوف هوف
اصلاً "دستور زبان" چی هست؟
خب، مثل اینکه وقت عزیزم رو سر آموزش یه جلبک هدر دادم!!


دیگه نمی تونم ادامه بدم! من میرم!
پا کوبیدن
یوری ؟!



من هنوز برای محافظت کردن از خواهرم...از کشورم، ضعیفم.

متاسفم یور، باید برم.



بعد از اون همه تلاشی که برای پختن این بیسکویت-ها کردم بدون چشیدنشون گذاشت رفت...

باز کردن

قرچ قروچ

هی!

کوبیدن

مم، خیلی عالی بود! اوووق!

......

......

همش رو خورد!

فکر کنم باید دوباره برات درست کنم.

نه...ممنون ...معدم واقعاً پره.

اگه می تونستم اون روز ساعت رو بخونم...

اگه می تونستم اون بمب رو خنثی کنم...

...اون وقت میتونستم به ماموریت بابا کمک کنم...


مشت کردن
Translation Team


میرم تو اتاقم درس بخونم.
باشه عزیزم.
خیلی هم خوبه
ملچ ملوچ کردن


من برگشتم!
خوش اومدی لوید.


آنیا خیلی سخت روی درساش کار کرد!
خیلی عالیه!


بذار ببینم...


ورق زدن
هاه؟ زبان خارجه؟
درسته! واقعاً فکر و ذهنش رو گذاشت روی یادگرفتنش.


اما آخه زبان خارجه...
دووووم
...این حتی جزو دروس امتحان میان ترمش هم نیست!
کتاب کاریک
KANTAN
هه...
؟

دو هفته بعد

عملیات استریکس
احتمالا به زودی
نابود میشه.

دینگ دونگ

دینگ دونگ









دختران
و
پسران
...












خانواده×جاسوس

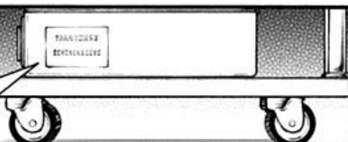


خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

ماموریت: ۲۷

مترجم: Bvampire
کلین: Ghoghnuse
تایپ: Siaa
هماهنگی: Saji


فکر کنم ریاضی رو خراب کردم.
فکر کنم تو درس مطلب ۸۰ بیارم.


خب امتحانای سال اولیا چطوره؟
برگه های امتحانی میان ترم سال اول


یه نگاه بهشون انداختم، خوب نبود.
امسال سوال ها یکم سخت بودن.
همینجوری ام باید باشه.


بین والدین سال اولی هَا، کم نیستن کسایی که فکر میکنن با "کمک مالی" میتونن نمره های خوبی بخرن.
دینگ دینگ
دیگه وقتشه که بفهمن رئیس جدید رو نمیشه با پول خرید.
دانش آموزای برجستهٔ این مدرسه یه روز افراد برجسته این کشور میشن.
فروختن حتی یه نمره هم، مثل بی احترامی به کشورمون میمونه.

7th STORAGE

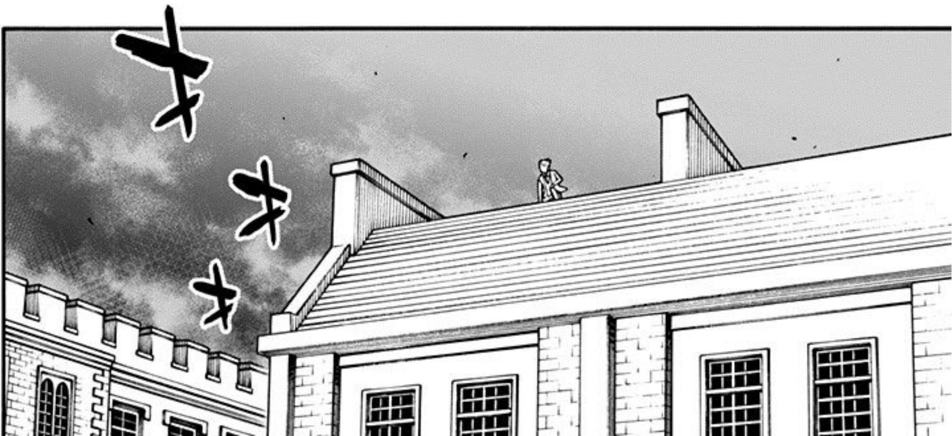
این برگه های
امتـــحانـــی،
اسنادی اند که
آیندهٔ کشورمون
رو میسازن.

برای همین تا
موقعی که تصحیح
-شون تموم نشده
تحت محافظت
شدید میمونن!

SPY×FAMILY

مأموریت ۲۷

نوشته تاتسویا اندو





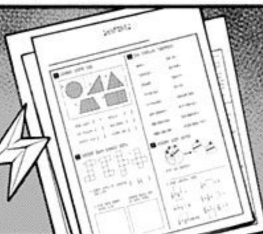
اسم من
توایلایته.

برای محافظت
از صلح بین شرق
و غرب، درحال
اجرای عملیات
استریکس
هستم.



اما
ماموریت
با مشکلی
مواجه شده.

برای جایزه
امتحانات
میان ترم،
گوی
تونیتروس
میدن....



... و میترسم
مشکلی
پیش بیاد....

نه، ازش
مطمئنم



آنیا
امتحاناشو
افتاده!
مطمئنم.



به همین دلیل، میخوام به خزانهٔ آکادمی ادن [بهشت]...

نفوذ کنم.

باید قبل اینکه تصحیح بشن جواباش رو تغییر بدم!

عصر بخیر پروفسور.

همم.

اما این کار به خاطر تدابیر امنیتی مدرسه قرار نیست آسون باشه.

برگه های امتحان همراه بقیهٔ برگه های مهم تو خزانه شدیدا محافظت میشن. وارد شدن بهش آسون نیس.

والبته، نمیتونم از هر روشی استفاده کنم چون ممکنه بعدش متوجه بشن.

عملیات نفوذ باید دقیق باشه و هیچ ردی بجا نزاره.
همم؟
این دیگه کیه؟
جزو اساتید که نیست، تا حالا کسی شبیه به اونو هم جزو کارمندا ندیدم.
تازه باید بگم ...
یارو خیلی مشکوکه ...

اسمم دی بریکه. ولی اسم رمزم "بهرحال" هست!

ههه

من یه جاسوس نخبه ام که از طرف یه شخص خاص استخدام شدم.



ماموریت امروز اینه که چندتا از جوابای امتحان رو عوض کنم.

حیف استعدادم که اینجوری خرج میشه، مگه نه؟

منظور-تون چیه؟ میخواید بدونید چطوری اسم رمزمو انتخاب کردم؟

میگن که یه جاسوس خفن به اسم "توایلایت [غروب]" که واسه غرب کار میکنه به این کشور نفوذ کرده.

واسه همین، به انتظار روزی که من و اون باهم روبرو بشیم، اسم خودمو گذاشتم "دی بریک [سپیده دم]". میشه گفت، سپیده دم شرق پایان غروب غرب هست. حالا میبینیم کی جاسوس بهتریه!

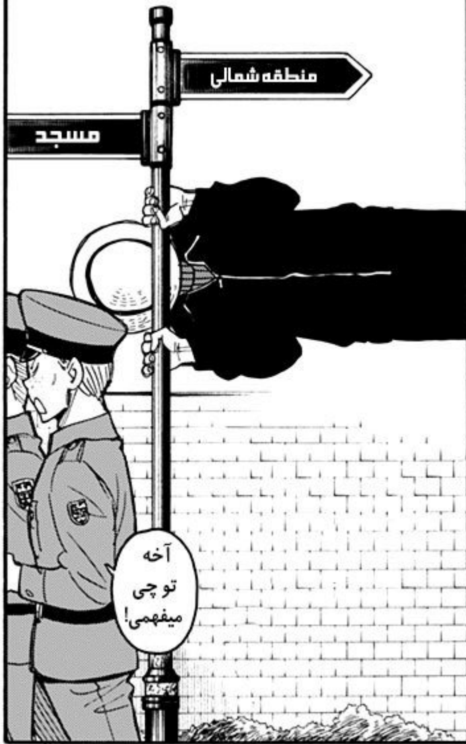

این اولین ماموریت جدی منه.
پس آماده باشید تا شاهد... ظهور یه افسانه باشید!


اون داره میره سمت سالن شمالی، جایی که خزانه هس... ممکنه اونم دنبال همون چیزی باشه که من هستم؟
این کارهای نمایشی مسخره چه دیگه..؟


سخت میشه نتیجه گرفت اما...این مرد ممکنه مثل من جاسوس باشه.
اصلا خوب نیست. اگه گند بزنه منم به خطر میندازه.
نه احمق جون! الان که نمیتونی این شکلی بری تو..


هی یه چی بهت بگم، اون معلمه خیلی جیگر بودا.
!!
مامورای امنیتی مدرسه!؟ لعنتی!


منطقه شمالی
مسجد
ولی اون خیلی ازت سر تره.


منطقه شمالی
مسجد
آخه تو چی میفهمی!


ندیدنش؟!
شگفت انگیزه!
اصلا نمیدونم اسم حرکتش چی بود ولی واقعا جواب داد!
شاید یه جور تکنیک استتاره..؟


چه قدرتی! چه جرئتی!
ممکنه این مرد یه جور دانش پیشرفته درباره قوه ادراکی انسان داره؟ یعنی یه جور جاسوس مخفی ویژه باشه؟


لعنتی، حالا چکار کنم؟! اگه قراره مانع عملیات من بشه، باید قبل اینکه وارد ساختمون بشه حذفش کنم،
شاید بتونم وقتی داره قفلو باز می کنه حذفش کنم
...
همم؟
قفله.


هم!
چی
پی
پی؟


بازز
مگه عقلتو از دست دادی؟ اگه کسی بفهمه میخوای چکار کنی؟!
یعنی اشتباه کردم؟ اگه جاسوس نیس، پس دزده؟ اما این کارش حتی واسه دزدی هم احمقانه اس!




هر مدرکی دال بر ورود اجباری، منتهی میشه به کشف تغییر تو جواب سوالا.
بزار یه کاری کنم که انگار توپ فوتبال موقع تمرین عصرشون خورده بهش.
شرمنده کلوب فوتبال!


Translation Team




سالن شمالی، سالن شمالی ...


همینجور سرخوشانه داره تو ساختمون قدم میزنه ...
حتی اگه میخواستمم، جرئت نداشتم با کسی که نمیشناسمش دعوا کنم، یعنی هدفش چیه؟
چیزی به اسم "مخفی کاری" اصلا به گوشت خورده؟


وای...
؟


چی؟
هیچکس نگفته بود که یه مامور اونجاس!
انگار تنها راهی که میشه رفت تو اینه که خودش درو واسم باز کنه.
حالا چی؟ هیچ راه ورودی نیس!
برخورد
ها؟


هی! کی هستی؟ اونجا داری چکار میکنی؟
اوه.. بله.. داشتم ...


من فقط یه کاری اون تو داشتم...
داخل خزانه؟ جزو کارمندایی؟ شرمنده ولی باید کارت شناسایی تو ببینم.
آم..کارت شناسایی ها؟ درسته...
بیخیال بالا! منم دیگه، میدونی که از بخش... آمم..علم و فناوری!
منو یادته مگه نه؟ من همونم! همــــون معروفه!.
......
اگه کارت شناسایی ندارین پس باید ازین جا برین.


ای بابا، اینجوری نباش دیگه!
فقط بذار واسه یه لحظه برم تو، باشه؟
الان زنگ میزنم پلیس.
عذر می- خوام ...
؟
وای نه... پلیس فقط قضیه رو پیچیده تر میکنه.
علم و فناوری... علم و فناوری...
آه..


من اینو روی زمین پیدا کردم. برای شماست؟
خوب شد محض احتیاط یه نسخه کارت شناسایی از همه بخشهای آکادمی آوردم!
Translation Team


ها؟نه اصلا نمیدونم داری چی می..
اهم ...
شما آقای براون هستین مگه نه؟ استادی که تازه استخدام شده؟
مگه شما این کارت رو که واسه ورود به خزانه لازمه ننداخته بودین ؟
!
آه، بله درسته. فکر کنم یه جا انداختمش.
هه‌هه ممنونم رفیق.
خواهش میکنم.
هم ...؟

این احمق ..
...جزئیات ماموریتشو کف دستش نوشته؟



خیلی خب، بفرمایید تو.
تونستم جمله "جواب دانش آموز شماره ۶۸۱۳۳۰۷۱ و ۶۱۱۳۳۲۲۹ رو تغییر بده" رو از روی کف دستش بخونم.
فکر کنم واقعا جفتمون جاسوسیم.
ممنون که کمکم کردی!
عجیب تر اینکه اون شماره ها ...


...برای
برادران
دزموندن.
یعنی
این آدم
از طرف اونا
استخدام
شده تا...


نه، نباید
سریع نتیجه
گیری کنم.
باید اطلاعات
بیشتری
پیدا کنم.
مگه همین
جا نیست؟
خزانه شماره
۷.
رمزش خزانه رو
رقم به رقم کپی
کردم. حواسم به
همه چی هست!


بزز
ها؟
اشتباه
یعنی
رمزو
اشتباه
کپی
کردم؟!
بزز
بزز


من میرم
دستشویی.
شما اول
برو تو.
تا بعد.
بیب
بیب
OK


......
......
تو رو خدا
یکی بهم بگه که ما
عملیات استریکس
رو به خاطر اسکلی
که اینو استخدام
کرده راه ننداختیم!
تو کل این
ساختمون
هیچ
دستشویی
نیست.
باورم
نمیشه
!



واسه کمکت ممنونم احمق جون!

دوست دارم یکم لالا کنی.

بیا بریم داخل واسه لالا تا نگهبان مارو نبینه.

7th STO



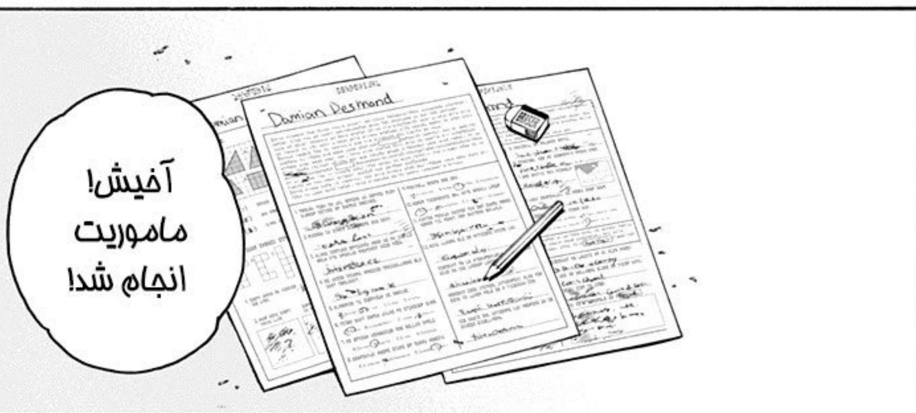

Translation
Team


خب بزار ببینم، امتحانات سال اول...


احتمالا اگه اینجا بمونم و صبر کنم کارش تموم بشه بره خیلی امن تره.
حتی حمله اشم به درد نخوره.


ای بابا، حتی جعبه هام قفل شدن!؟


لعنتی! باز نمیشه!
آآ آآ!
زود باش دیگه!


آخیش! ماموریت انجام شد!
Damian Desmond

موفق شدم!
تونستم!
عالیه! پشمای خودمم ازین همه نبوغ ریخت!
احتمالا از خود توایلایتم جلو زدم.
شرمنده توایلایت.
واسه شام گوشت خوک بگیرم؟ نه، فکر کنم امشب تو راهم استیک بگیرم!
تازه داره درباره من چی میگه...؟
اگه کارت تموم شده خفه شو برو دیگه!
وقتی بقیه بشنون چکار کردم، اونقدر مشتری گیرم میاد که نمیدونم باهاشون چکار کنم!
شاید اسمم تو روزنامه چاپ بشه!
نه...روزنامه نه! خیرسرم جاسوسم.
خب فکر کنم آخرش هیچ کس نمیفهمه من کی‌ام.
فهمیدم ...!





تو...

حالا که اینکارو کردم دیگه نمیتونم عقب بکشم!

احتمالا الان زندگی آقای ویمان واقعی رو به خطر انداختم...!

اوه... ببخشید.. من هیچی ندیدم قسم میخورم!

هیچی نمیگم قسم میخورم! توروخدا ولم کن!

یعنی باید بکشمش؟

داری چی بلغور میکنی دادا؟

بهتره به همه دربارش بگی!

!!؟

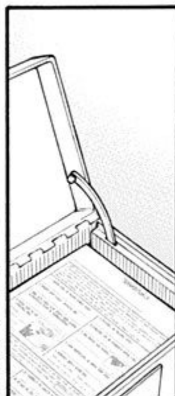
دنیا باید از وجودم خبردار شه!











خب، حالا بزار ببینم اصلا قضیه چی بود.
یعنی نمره های برادرای دزموند اینقد بده که لازم داشتن این کارو کنن...؟

نه اصلا اینطور نیس.
جالبه...

Translation Team

اون اصلا اونا رو درست نکرده، جوابا رو یه جوری عوض کرده که اونا بیوفتن.
Damian Desmond
یعنی کسی که استخدامش کرده از آدمای داناوان ان یا شایدم رقبای سیاسی ان...؟

نمیدونم چه هدفی دارن اما اگه این پسرا از مدرسه اخراج بشن عملیات استریکس کارش تمومه.
بهتره جواباشون رو برگردونم به حالت قبلیش.
می تونم بفهمم چیزی که پاک کرده چی بوده.
اگه فقط از روی اثری که میونده دست خطش رو کپی کنم ...
اصلا نمی خواستم بعدازظهرمَ صرف اینکار کنم.

برادرای دزموند، جفتشون دانش آموزای قابل توجهی ان.
مخصوصا اون بزرگه، حتی یه جواب غلطم نداره.
Damian De

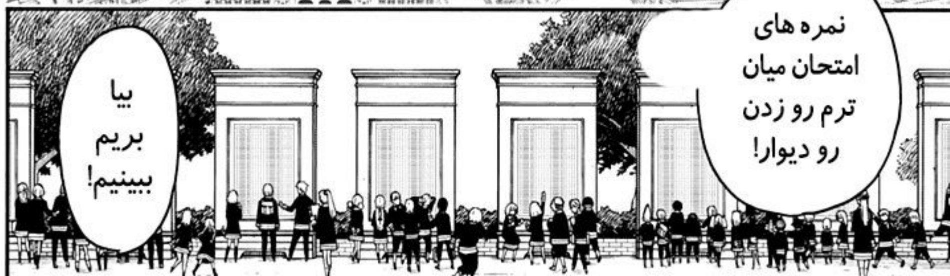
بر-عکس اون ...
بزار یه نگاه به برگهٔ آنیا بندازم.
آنیا، آنیا...
اینا-هاش.

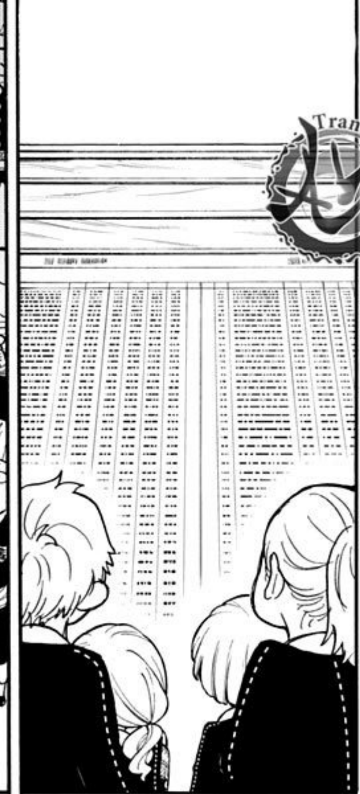
...!

این که ....

پنج روز بعد







......
بزار رتبه شما رو پیدا کنیم رئیس...
اونهاش! شما تو کلاس نفر یازدهم شدید!
تو تاریخ ۹۴ گرفتین! فقط دونفر اینقد خوب شدن!
10 LOUIS
11 DAM
12 SOPI

دامیان! حالا بهت یه استلا استار جایزه میدن.
خیلی باحالی!



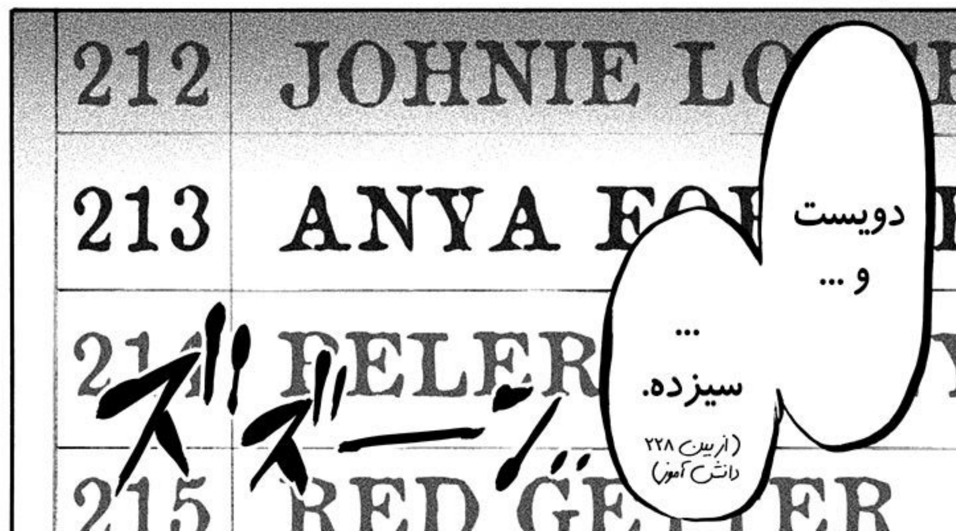
کارتون عالی بود رئیس!


ای بابا...شدم نفر ۴۶ ام. خب، اینم به هرحال رتبه خوبیه.
اسمتو نمیبینم آنیا. رتبه ات چند شده؟
شاید از آخر بخونی سریع تر پیداش کنی. پفف.


هه.
راستش، خودم میدونم امتحانـــمو چجوری دادم...
...به خاطر اینکه بعد اینکه پاپا دزدکی اومد مدرسه، ذهنشو خوندم.


Translation Team

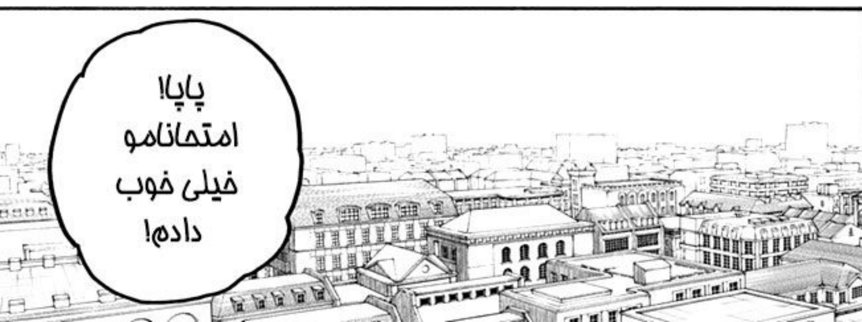

اوه! اسمت اونجاس آنیا!


212 JOHNIE LO
213 ANYA FO
215 RED GE
دویست و ...
... سیزده.
(از بین ۲۲۸ دانش آموز)


اما ناراحت نباش آنیا! مطمئنم دفعه دیگه بهتر میشه!
......
خب...اینجور نیس که تو همه درستا افتاده باشی.


درسته!
من هیچ درسی رو نیوفتادم!
هه هه!
Translation Team


حالا به خاطر من، ماموریت پاپا میوفته به یه روز دیگه!
کارت خوب بود، بهت افتخار میکنم.
هه هه هه.
با همچین نمره پایین چقدرم خوشحاله..
آنیا، خوشم میاد که همیشه نیمه پره لیوانو می بینی!
هه هه

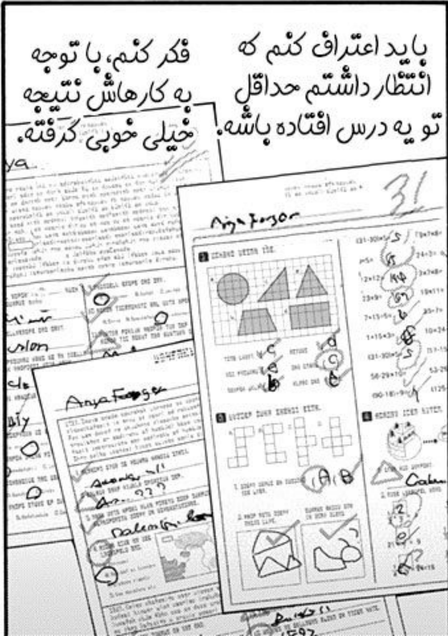

پاپا! امتحانامو خیلی خوب دادم!


……
چطوری به خودت افتخار میکنی وقتی که تقریبا تو همه درسات افتادی؟


اما.. من فکر کردم...
موقع امتحانای پایانیش باید باهاش جدی -تر باشم.
کارت عالی بود آنیا! وقتی نمره ها رو باهم جمع کنی از ۱۰۰ بیشتر میشه!


Translation Team


خب، میشه گفت...


باید اعتراف کنم که انتظار داشتم حداقل تو یه درس افتاده باشه.
فکر کنم، با توجه به کارهاش نتیجه خیلی خوبی گرفته.
Anya Forger
31


حتی با کم بودنش، کارهاش باعث شد که عملیات قطع نشه.
شاید باید ازش ممنون باشم.
!

هه هه.


Translation Team


داری به چی می خندی؟ مگه نباید الان بری به فکر نمره هات باشی.
حالا میبینیم بعد از کلاس خصوصی امشب بازم میخندی یا نه!
تعداد جایزه های استلا استار: ۷
تعداد جایزه های گوی تونیتروس: ۷
دستاورد های آمادمیک: ۵+


چی؟ من تو ماموریت شکست نخوردم! من دقیقا...
داری منو اخراج میکنی؟ یه لحظه صبر کن ...
اما..اما افسانهٔ من تازه داشت به وجود میومد!

خانواده × جاسوس






ماموریت: ۲۷,۵

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Bvampire
کلین: Ghoghnuse
تایپ: Siaa
هماهنگی: Saji

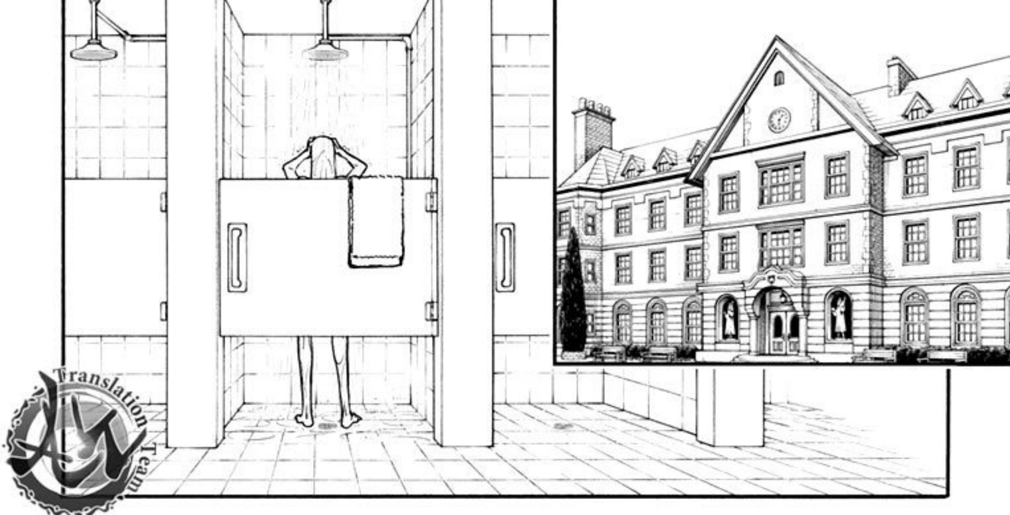
SPY×FAMILY

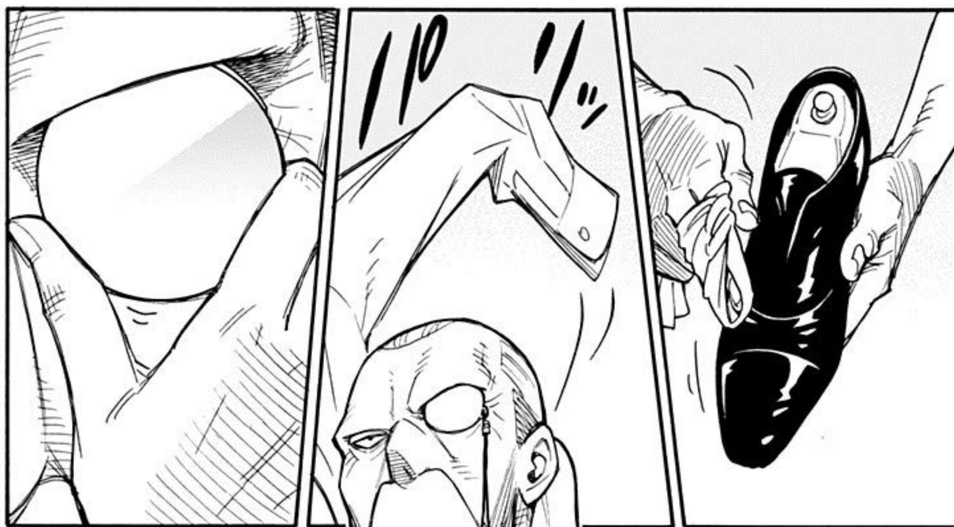




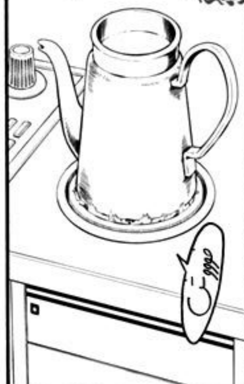
ماموریت کوتاه ۴

نوشته تاتسویا اِندو


Translation Team







صبح بخیر، استاد هندر سَوِن.

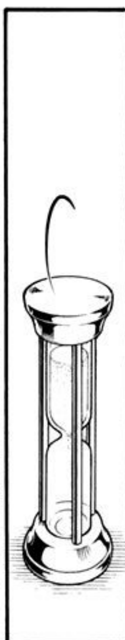
صبح شما هم بخیر، آقای معلم سرخونه.

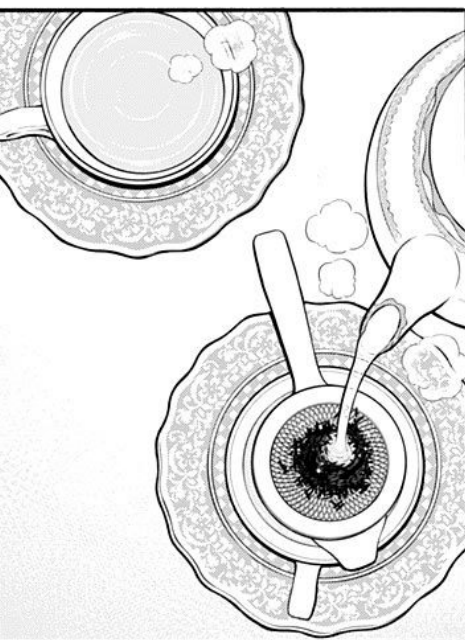
دوست دارید با من یه فنجون چای بنوشید؟

با کمال میل.











بله، خب من همیشه معتقد بودم که از حفظ کردن اتفاقات تاریخی چیزی نمیشه یاد گرفت.

از اقدامات بزرگ پیشینیان برای ساخت جامـــعه گرفته تا...

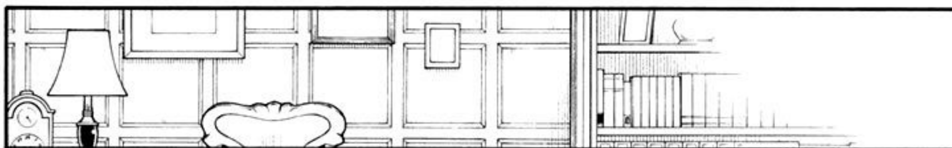
...تا ایده های احمقانه ایی که باعث جنگ شد ...

...مطالعه نکردن روی خود انسان ها در تاریخ به معنای درک نکردن خودِ تاریخه.

چه حرفای خشنی.

صبح بخیر آقایون.

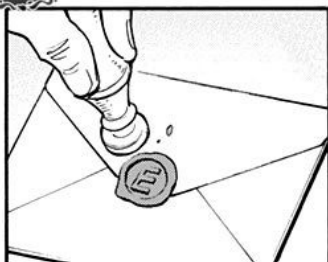
صبح شمام بخیر خانم مادر خوابگاه. دوست دارید با ما چای بنوشید؟

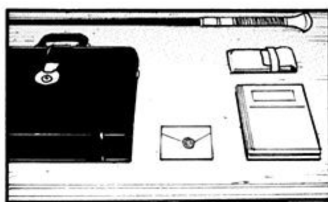




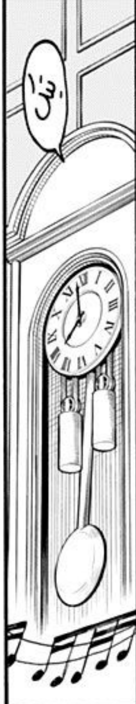
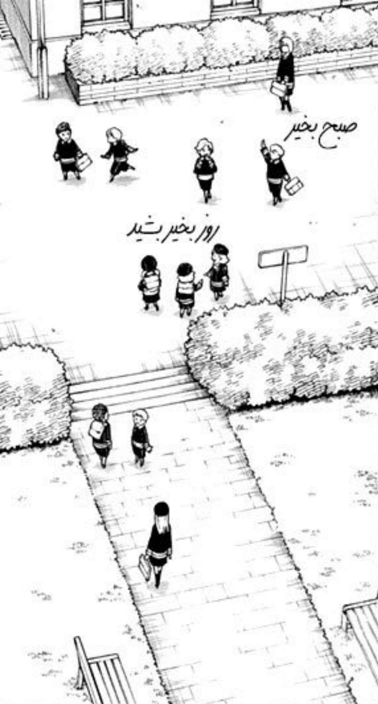











دنگ!

صبح بخیر
روز بخیر بشید

همم..
یه روز زیبا و بی عیب و نقص.

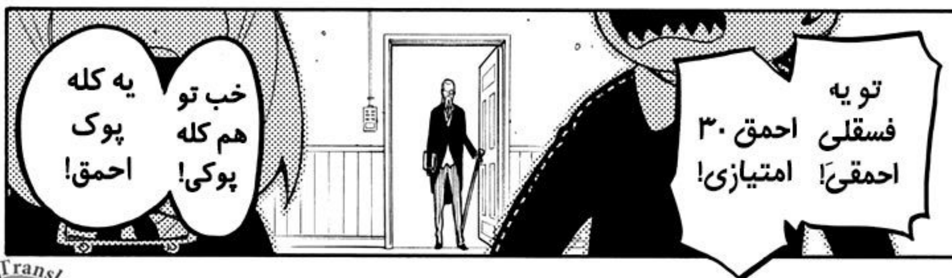


حالا، بریم که برگی تازه در تاریخ آکادمی ادن ورق بزنیم.

دهنتو ببند! تو بودی که شروع کردی!

نه، من نبودم!

جدی؟ کار خودتون بود!









خانواده × جاسوس





ماموریت: ۲۸

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Arima_99
کلین: Ghoghnuse
تایپ: Siaa
هماهنگی: Saji

یک روزی در ماه قبل











... نابود
میشه.





SPY×FAMILY

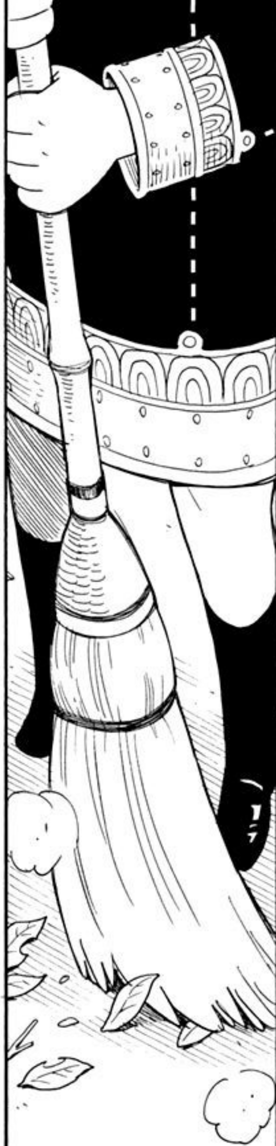
ماموریت ۲۸

نوشته تاتسویا اندو

امروز

دینگگگگ





اهه... حالا همه
چی آرومه من چقدر
خوشبختم شدم بعد
اینکه میان ترم ها
تموم شده.







... تمیز کردن چرخشی!

هاهاها! اینجوریه، رئیس!

به لطف تو، حیاط مدرسه بی نقص شده.

هه.


واو! حتی تو جارو زدن هم استادی!
کمتر از این هم از کسی که ستاره استلا گرفته انتظار نداشتم.
معلومه.
چطوره قبل امتحان بعدی یه گروه مطالعه بزنیم تو خونت؟!
باید بهش نزدیک شم ...
اوهه، منم میخوام بیام!
خیلی سریع میچم خونه‌ی!


بعد میان ترمها، فکر کردم شاید درباره ش اشتباه کرده باشم، ولی اون واقعا یه بچه لوس نفرت انگیزه!
عوضی های کوچیک، دوره ش کردن...
منم میخوام برم تو گروه مطالعه سای -اون!


اوه، درسته. تو همچین حسی چیزی نسبت بهش داری.
چه چیزی ....؟
متاسفم که بهش گفتم بچه لوس


ازت خیلی متنفرم.


؟
جوری رفتار نکن که انگار نمیدونی درباره چی دارم حرف میزنم.
هیچ وقت نمی بخشمت !

هیچ وقت
هیچ وقت
هیچ وقت
نمی بخشمت!





به خدمتکارم گفتم که یه جاسوس استخدام کنه تا نمره های اون رو تغییر بده! نمیفهمم چه اشتباهی شده!

میخوام بهترین جاسوسی که با سه ماه پول تو جیبی میشه استخدام کرد رو پیدا کنی.

بله، ارباب جرج.








میخواد کاری کنه سای-اون اخراج بشه؟!
واه
هم؟


این...
... یه ته سیگاره!
Translation Team


دامیان، بگو اینجوری نیست!
ها؟ برای من نیست! هرگز تو زندگی‌م سیگار نکشیدم!
آقا اجازه! اینجا بیاید لطفا!
هی، آروم باش!گفتم که برای من نیست!

ااااخ!

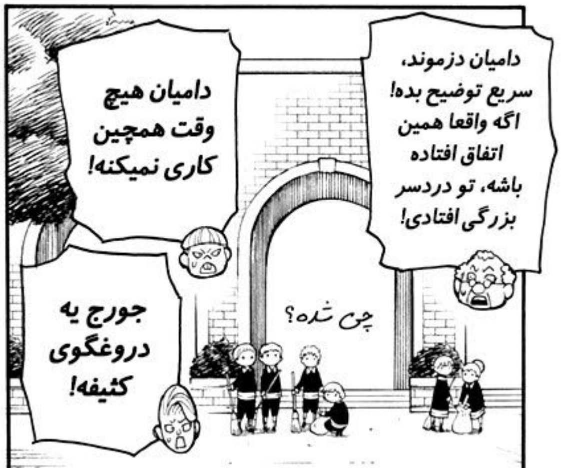
!؟

اینجا چه خبره؟

اویی ...

عقلت رو از دست دادی؟!








پسره سای-اون ...
... هیچ وقت این کار رو نمیکنه.


من همه چیز رو دیدم. اون پسر خودش رو انداخت زمین.


چشم های اون چه مرگشونه؟! انگار میتونه مستقیم باطن منو ببینه! اون کسی نیست که طی مراسم روز اول رعد تونیتروس گرفت؟ بیست سال سابقه تدریس بهم میگه که این دختره بد چیزیه!
م...


معلما رو الکی صدا نزنید! برگردید سر تمیزکاری!

تو...

هه!

اینکه بذارم اخراج بشی فقط به من آسیب میزنه.

(بخاطر نقشه‌م)

خدای من!

این خیییییلی باحال بود، آنیا! حتی منم کاملا نفسم بند اومد!

آیبی

......

«نفس بند اومد»...؟

و حالا دامیان میدونه دقیقا چه حسی ♡ داری! درسته؟

؟

چی؟!

ا-ا-الان چیکار کردی؟ ازت کمک نخواستم! منو تنها بذار!.

آره! چرا دخالت کردی؟!

تو! چرا میخوای من تو دردسر بیوفتم؟

چه هیزم تری بهت فروختم؟!

لعنتی! حالا تموم شده! مثل کل زندگی من!

کمپانی خانوادگی ت...
... ورشکست شده؟



درسته. از امروز.
اخم
میگم، خیلی بده ها، ولی چه ربطی به من داره؟

کسب و کارخانواده تو بود که کسبه ما رو ورشکست کرد.
ها...؟
میدونی، منم یه چیزایی درباره صنایع دارویی گلومن و گروه دزموند تو اخبار دیدم...
فکر میکردم اگه امتحان های میان ترم رو بیوفتی یا اخراج بشی، خانواده ات اونقدر حواسشون پرت میشه که به ما آسیب نزنن.
....





ما شما رو از کار بیکار کردیم؟ کمپانی پدر من اینجوری نیست!
مطمئنم دلایل کاری برای اتفاقی که افتاد وجود داره، منو واردش نکن!
اون اشتباه نمیگــه، میدونی! این دیگه زیاده رویه!
راست میگی، البته.
ولی این از مدرسه رفتن منو راحت تر نمیکنه.


Translation Team




ها...؟ از مدرسه رفتن...؟
با نابود شدن تجارتمون ، خانواده من از فردا باید بره تو خیابون.
نیاز نیس بگم، تحصیلات من تو ادن هم به پایان میرسه.


هه هه... میدونی، واقعا بهت حسادت میکنم، دامیان.
یه خانواده خوب داری و محبوبی...
واقعا از جنس ستاره استلایی ها هستی.
آشغال نیستی مثل من. اصلا شبیه کسی مثه من نیستی.





د-دامیان ستاره استلاش رو به دست آورد! خانواده ش ربطی بهش نداشتن!
تنها چیزی که مانع محبوبیتت میشه خودتی! همه ش تقصیر خودته!
بچه ها، بیخیال ...
توجیه هاش هم عوض ان...

خفه شید!
خفه شید!
خفه شید!

هیچ کدومتون نمیدونه چه حسی دارم!



حتی جمع کردن این آشغالا لحظه-هایی هستن که همیشه برام ارزشمندن! هاهاها

آشغالهایی مثل من، آشغال جمع میکنن... خیلی شاعرانه ست، اینجوری فکر نمیکنید؟ هاهاها!

پسر، هیچ کس اینجوری صدات نمیکنه.

آروم باش

هق...

لعنت به این دنیا!

فقط... روحیه داشته باش، باشه؟ بذار برات یه آب میوه چیزی بگیرم.

نگاه

عه، نه... البته که آب میوه کمکی نمیکنه...

متاسفم.





※مترجم:[پسر جون منم با ۲۱ سال سن نخوردم تو که هفت سالته :( ]
※تایپیست: منم سن خر پیغمبر دارم ولی هنوز نخوردم




اوه، و همیشه میخواستم تا بدونم چه حسی داره ستاره استلا داشتن.
نمی دونم کسی میخواد یدونه بهم قرض بده یا نه...
اوه، بیخیال ...
اخم
منم خیلی سخت تلاش کردم تا یکی بگیرم، ولی بعد از فهمیدن ورشکستگی، نتونستم تو درسام تمرکز کنم.
همونقدر احمقانه، اجازه دادم عصبانیت نابه جام به دامیان منو از راه بدر کنه...
هق...


هیییی!
یه نفر ازم عکس بگیره!
بهتره پس‌ش بدی!


خب، بعد...
هی! حالا واقعا داری به شانست لگد میزنی!
ماه بعد، خانواده من کاملا بی پول میشه.
و اون وقت من احتمالا سر از خیابونی تو بازار برده وستالیـــس دربیارم.
دونستن اینکه زندگی بردگی در وستالیس در انتظار منه ...
من بیچاره.
نمیخواید بذارید از این لحظات آخر آزادی لذت ببرم
آشغالی مثل من ارزش اینم نداره؟
......


زدن
زدن


مشکلی نیست.
غرب، کشور آرومیه. (و بابایی و خانوم رئیسش آدمای خوبی هستن.)
......ـــــــ


Translation Team


اون مشخصا چیزی از وستالیس نمیدونه...
... ولی بازم میخواد بهم آرامش خاطر بده؟
همه اینا خیلی خوبن.
قبلا هیچ وقت اینقدر خوب باهام رفتار نشده.


نمی فهمم ...
ها؟


آب شور داره از چشمام میاد...!
هق!

جورج ...
میشه همه - تون آخرین خواسته منو برآورده کنید؟
واقعا منتظر اجرای آخر سالمون بودم.
امید داشتم که از طریق قدرت موسیقی به همه تون یکی بشم.
ولی فکر کنم... فکر کنم هیچ وقت...
عووو... اگه راهی بود که بتونیم ...

لا لا لاا

لا لا لا لاااا
بکی ...؟
واقعا؟!
لا لا
لا لا لا لا لاااا
بچه -ها ...
لا لا لا لا لاااا


همگی...
ممنونم!
این خاطره رو
تا ابد مثه گنج
حفظ میکنم!


جورج، بیا... بگیرش.


Translation Team


این لوازم التحریر مورد علاقه منه.
پس بدون ارزون نیست.
حتی بعد اینکه از اینجا رفتی، ما رو فراموش نکن، باشه؟
دامیان ...


اینو بگیر، کتاب مورد علاقه منه!
میتونی ساعت منو داشته باشی.
بچه ها... من... هق ...
برای اینکه منو یادت بمونه.
میتونی این برگ رو که تو جاده پیدا کردم داشته باشی.


به هر مدرسه ای که میری بعدش بهت خوش بگذره!
همیشه بخشی از سالن سیسیل میمونی!
ممنونم. قول میدم تمام تلاشم رو بکنم.
این درد تو قلبم رو به قدرت تبدیل میکنم. زندگی من ممکنه سختـــی بی پایانی باشه، ولی سربلند باهاش رو به رو میشم!


خدانگه دار،
دوستان عزیز من.
خدانگه دار،
آکادمی ادن عزیزم.
Translation Team

... و بعدش
اون رفت.

چه داستان
قشنگی!

ف...
فهمیدم.

ولی کاملا مطمئن نیستم چجوری صنایع دارویی گلومن خریده بشه مساویه با ورشکستگی...

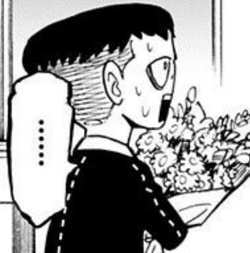


GLOOMAN

چ-چی...؟

شرکتمون نزدیـــک ورشکستگی بود، ولی گروه دزموند نجات -مون دادن.

رهبری جدیدی خواهیم داشت، ولی عمیقا از گروه دزموند ممنونم که جایی برای من و تیم مون به همراه بقیه در کمپانی جدید فراهم کردن.



......

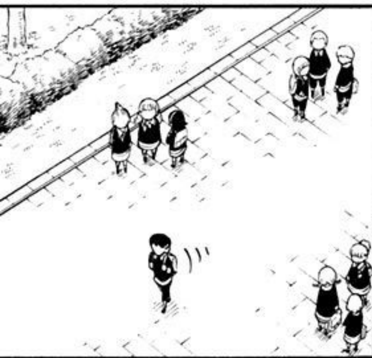
اما، و من ترس داشتم تا این رو بهت بگم... عنوان من به عنوان رئیس، و اسم شرکت گلومن، از انتقال جون سالم به در نبردن

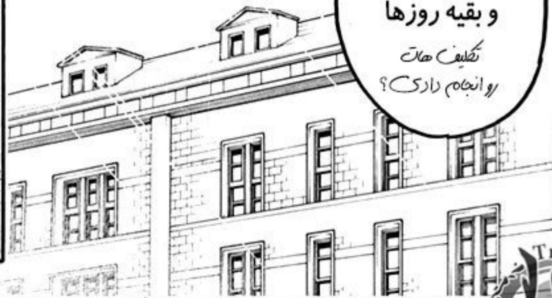


و-وایسا... پس... من به بردگی نمیرم، و...

... بازم میتونم برم به مدرسه ...؟

داری درباره چی حرف میزنی؟




بازم مدرسه
میری، فردا
و بقیه روزها
تکلیف هات
رو انجام داری؟
جیک
جیک


Translation
Team


پیسس
پیسس
پیسس




مطمئنم
هرچی
که بهت
دادیم رو
برمیگردونی.


باید پول
آب میوه
رو بهمون
برگردونی،
میدونی.


پت
پت



خانواده×جاسوس





خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

ماموریت: ۲۹

مترجم: Arima_99
کلین: Ghoghnuse
تایپ: Siaa
هماهنگی: Saji

SPY×FAMILY

ماموریت ۲۹
نوشته تاتسویا اندو
















«تحقیق کاری» چیه؟


من باید از یه نفر درباره شغلش و اینکه چرا اون رو انتخاب کرده و این چیزا بپرسم.
و بعدش باید کارشون رو نگاه کنم.
و... فکر کردی از من... بپرسی؟


Translation Team


اوه نه! چیکار کنم؟ منظورم اینه، شغلم، ... اوه...
وای، کدوم شغل؟
باشه، آنیا. حالا بهت نشون میدم شغل مخفی من چیه.
لباس عوض کن!
باشه ...


اولش، این شغل رو برای حمایت از برادرم قبول کـــردم. ولی الان برای افتـــخارش انجام میدم!
همونطور که مغازه دار میگه، این شغل آبرومنده. من باید مثل هر سربازی که زندگی ش رو وقف وطنش کرده به خودم افتخار کنم.


این باید مغازه دار باشه که برای یه ماموریت زنگ میزنه!


انگار این اقا مشتری جدید ماست.
چه خیانتکار عوضی نفرت انگیزی!
ولی گوشهای ظریفت رو با کارهایی که کرده اذیت نمیکنم، آنیا.
GUEST







چیزی که کار رو ارزشمند میکنه احساسیه که من دارم و انجام دادن نقش من برای پاکسازی کشوره.

وقتی به تمام زندگی هایی که توسط کار من نجات داده میشن فکر میکنم، واقعا چاقوم رو تیز میکنه.









همیشه یادت باشه که هدف انسانه، که، حداقل، لیاقت مرگ بدون درد رو داره.

برای مثال، اگه به راحتی [redacted] رو [redacted] در گردن-شون، در لحظه به آرامش میرسن.

یا، با یه حمله دقیق به بخش راست مغز یا قلب ...













بیمارستان عمومی برلینت
دو روز بعد

من اینجا تو بخش روانپزشکی کار میکنم.

بهشون گفتم که میای، ولی کسی رو اذیت نکن، باشه؟

حله.





هی، چیزی که ارزش نوت برداری داشته باشه نگفتم که.

?





اووه.

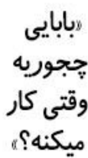
روانپزشکها معمولا روپوش نمی پوشن، ولی فکر کردم اینجوری حرفه ای تره.



خب، همه بعضی وقتها سرما میخورن درسته؟
ولی خیلی آدما فقط تو بدنشون سرما نمیخورن، تو مغزشون هم سرما میخورن.
تو کلاس تربیت بدنی، سای-اون گفت که من خیلی احمقم تا سرما بخورم.
هم، خب... سعی کن باهاش کنار بیای.
بگذریم، فکر کردم خوبه که به این آدما کمک کنم.
جنگ ممکنه که طولانی باشه، ولی آدمهای زیادی هستن، جانبازها مخصوصا، که هنوز درد میکشن.
میدونم ریسکی بود، ولی...
ها.
با اینکه دزموند اینقدر منزوی هست، فکر کردم اگه وقتی مریض بشه، شاید کارکردن به عنوان دکتر به من این فرصت رو بده که بهش نزدیک شم...
تو کالج بودم که تصمیم رو گرفتم...
اه، بعدی اینه که «محل کارت چجوریه»؟
چجوریه؟
اوه، دکتر فورجر!
نگید که اون دخترتونه که همراهتونه؟
خدای من، خیلی بچه -ست!
اینها آدمهایی هستن که باهاشون کار میکنم، آنیا. خودت رو معرفی کن.
آنیا هستم. از دیدنتون خوشوقتم.
تعظیم


خیلی نازه! ♡
اووو!
ولباش!
بهش نگاه کن، سخت تلاش میکنه!
خدای من! چه پرنسس تمام و کمالی!
اوووو!
چه دختر خوبی
بیا، آب نبات بخور!

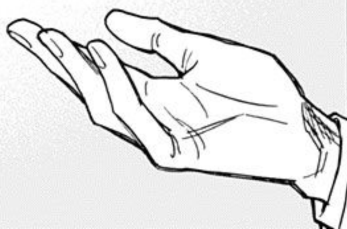

«محل کار بابایی بهشته.»
عووو!
خوش شانسی نیست ...


«بابایی چجوریه وقتی کار میکنه؟»
بابات فوق العاده ست! و همیشه مودبه و با بیمارا مهربونه.
خدای من!
پدرت مرد فوق العاده ایه. نمیدونم چجوری بدون اون کار میکردیم.
و باز، همیشه متواضعه. همه تو بیمارستان بهش احترام میذارن.
در واقع، دوستم تو بخش اعصاب داشت میگفت که چقدر میخواد که دکتر فورجر رو ببینه در جلسه بعدی مون!
و مدیر به گلف دعوتت کرده!
بابایی، تو محبوبی ؟
آره، خب... این مهمه که راه بیای.

حفظ مجموعه وسیعی از ارتباط ضروریه.
جمع کردن اطلاعات و ایجاد رابطه های جدید رو راحت تر میکنه، البته، تو شغل من، چیزی که حتی مهم تره تبدیل شدن به شخصیه که کاری کنه مردم فکر کنن، «اون، یه جاسوس؟ امکان نداره!»
با مدیر حرف میزنم...
«اون، یه...؟»
عجیب ترین وقتها نوت برداری میکنیا ...

«سخت ترین بخش کارت چیه؟»
این شد یه سوال خوب، خانوم کوچولو!
هم، خب ...

زخمهایی که من درمان میکنم از نوعی نیستن که بتونی ببینی. و این درمان کردنشون رو سخت میکنه.
حتی دکترها جادوگر نیستن. حتی نمیتونیم ببینیم تو ذهن یه نفر چی هست.
هه!
حقیقت داره.
چرا پوزخند میزنی ...؟
و برای همینه که خیلی مهمه که به دقت مشاهده کنیم مریضهامون چیکار میکنن و چی میگن، فارغ از هر جور تصوری از قبل.
در همون راهی که یه جاسوس با هدفش تعامل میکنه.



خیلی مهمه ساختن رابطه براساس اعتماد. این فرایند ظریف و خطرناکیه که نمیتونی از هر دستور العملی یاد بگیری. چیزیه که به توجه دقیق نیاز داره و-
یه بار دیگه، مشابهات جاسوسی انکار ناپذیره. تنها تفاوت بزرگ اینه که یه جاسوس به طرز اجتناب ناپذیری به اعتماد هدفش خیانت میکنه.
اووو!
بیشتر میخوای، عزیزم؟
مم! این آب نبات خیلی خوبه!
هم هم
آب میوه میخوری؟
میخوای آزمون ذهنی بدی؟
کافیه! مصاحبه دیگه تمومه!

بابایی خیلی جدیه...
این یکی از ویژگی -های مثبتشه!
فقط میگم کاش میشد اون رو در بالین برد جایی که اون بتونه واقعا از مهارتهاش خوب استفاده کنه.

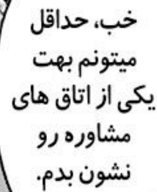








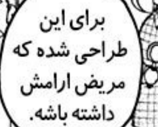
خب، حداقل میتونم بهت یکی از اتاق های مشاوره رو نشون بدم.



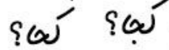
به نظر نمیرسه امروز کسی بخواد از این اتاق استفاده کنه.

این یه اتاق معمولیه.

اصلا شبیه فیلما نیست.



ولی دستگاه مغز درست کن کجاست؟



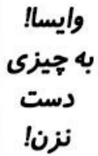
دقیقا فکر میکنی روانپزشک چیکار میکنه؟

حالا، حماقت بیشتری نکن. بیا مصاحبه ت رو تموم کنیم.

بچه کارتونی دیدی؟

تقریبا تمومه.

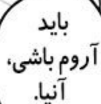
والانم دیگه حوصله‌م سر رفته.



راه فرار اضطراری برای وقتی که به ماموریت میرم اونجاست.

اگه دستتو بهم خونه بزنی...

راه فرار اضطراری؟



واو ..... تق تق تق



Translation Team
یکی از همکارهای من تو اینه....؟
متاسفم، کار مهمی پیش اومده.
اگه پروژه ت تموم شده، میخوای بگم یور بیاد ببره تو رو؟
نه، صبر میکنم تا کارت تموم شه.
جاسوس بودن سخته.



خیلی خب پس، چرا با این بازی نمی کنی و منتظر بمونی؟
این یه میز شنی که به عنوان ابزار تشخیصی استفاده میکنیم. میتونی این عروسکا و چیزا رو هرجور دوس داری تو شن بذاری. خوب به نظر نمیاد؟
حتی یه کوچولو هم نه.
فقط چیز دیگه ای رو دست نزن، باشه؟
ده دقیقه‌ای برمیگردم.
حله.



چند تا سند درباره تجدید نظر درباره دستور العمل تشخیصی و آماری بیماری های روانی بعد آخرهفته میرسن.

ممنونم.

معمولا آژانس چند نفر رو تو بیمارستان داره تا از داستان لاپوشونی من حمایت کنه.







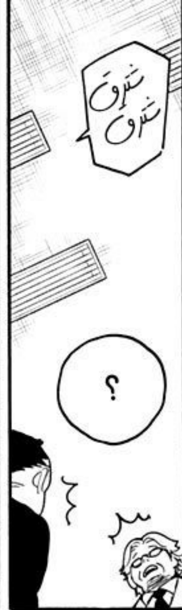
Translation Team

اووه!






اوه، روح!
این باید جالب باشه.
ن!
که حتی تو ایده رو-

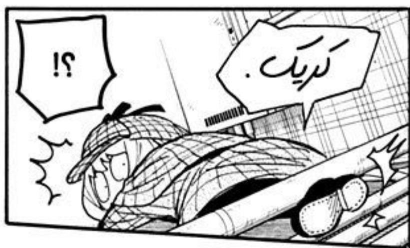

شَرق شَرق
؟


این رو شنیدی ؟
ولی نباید چیزی این بالا باشه!
اوه نه! اونها راه مخفی رو پیدا میکنن!

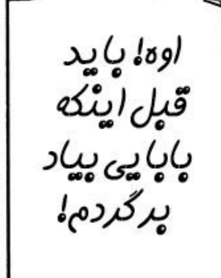

سکوت...
و- واضحا ...
چیزی نبود...


بگذریم، باید روش مداومی برای وقتهایی که این جور چیزها طی درمان-
اوف!




کریک.
؟!


وقت بحث ندارم. بیاید این جلسه رو موکول کنیم.


اوه! باید قبل اینکه بابایی بیاد برگردم!


پام گیر کرده! نمیتونم بیرون بیارمش!
بدبخت شدم!

کریک

کریییییسگ

تق

!!

رقق
قق
قق!

رقق
قق
قق!

اووی






Translation Team
......


رفته...؟
واقعا واقعی بود!
پس بچه هایی که بخاطر اشتباهات پزشکی میمیرن واقعا بیمارستان رو تسخیر میکنن!


آه... جلسه رو... ادامه بدیم؟
بله.
از حالا به بعد، بهتره ذهن باز داشته باشیم وقتی بیمارامون از روح حرف میزنن...




به موقع بود.
اوف!


حالا، بذار ببینم با سینی شن چیکار کرده.
بابایی برگشته!


بهتره عجله کنم یه چیزی بسازم!
جیییر

من برگشتم!
خوب بودی؟
...

ب-بازی کردن با عروسکا واقعن جالبه!
اوه؟ بذار ببینم!

باور کنی یا نه، بررسی این سینی شن میتونه نشونه ای از ذهن ناخود اگاهش بده.
عمق درونت-

آشوب کامله ؟!!

*[حرکتی که دامیان چپتر قبل زد]



اون منو به کلی پیچوند دور انگشتش حتی متوجه نشدم!

ولی البته، وقتی از یتیم خونه بیای به خونه یه غریبه منبع بزرگی از استرس میشه!

آخ...

نه وایسا ...

بابایی، این فقط ...

به روش بچگی خودش، داشته به سختی تلاش میکرده تا این احساسات رو سرکوب کنه.

ولی دیدن اینکه اینجوری سرریز بشن حالا، در این صحنه ناخوشایند ...

نه، این تقصیر منه. ندیدمش، یا نخواستم ببینمش؟ این شکست منه... به عنوان یه والد و جاسوس!



اون به درمان فوری نیاز داره!

بریم خونه حالا؟

شاید سر راه بریم به کتاب فروش و جنگ جاسوسان جدید رو بخریم؟

ی- یی!

و بعد از شام میتونیم با هم رو گزارشت کار کنیم.

یادداشت -های خوبی برداشتی؟

اوه!

بابایی، وایسا، اون...

... درباره شغل جاسوسی تونها

این ...



... کاملا نامفهومه!
حتی با استعداد من برای رمزها ....!



این... اوم...



من خیلی تلاش میکنم و خودم گزارش رو مینویسم.
مشکل نیست!



اوه؟ عالیه! دختر خوب، آنیا!



Translation Team



مامانیی! ما برگشتیم!



خوش اومدید!
تونستی ببینی لوید درمان فوق العاده مغزی ش رو انجام بده؟
درمان!
حالا، یورا! اون فقط برای شرایط شدیده...
چی چیش ؟
بابایی خشن میشه؟
جوری که مشت میزنه و لگد میزنه به مریضش کاملا عالیه!
یور، لطفا!
واق




... و من فهمیدم که یه روز، میخوام کار مشابهی بکنم.
پایان
دست
دست
دست
هه. کار الگانتی انجام دادی با وارد کردن احساساتت تو اون گزارش.
بعدی آنیا فورجره. لطفا شروع کن.


بابایی من جاسوس...
روانپزشکه. این یعنی اون دکتر احساساته.


برای آوردن صلح به ذهن بیماراش، بابایی من همه شب رو بیدار میمونه و وقتی خیلی تلاش میکنه داروی ضد اسید میخوره.
اون میگه میخواد همه اونهایی که بخاطر جنگ اوقات سختی دارن رو نجات بده.
بچقدر نجیب


برای ساختن رابطه براساس اعتماد، اون به دقت اهدافش رو مشاهده میکنه.
کمتر از این هم ازت انتظار نداشتم، لوید فورجر.
اهداف...؟


بابایی خیلی مصممه تا رابطه داشته باشه.
اون حتی سر کارش گلف بازی میکنه و از راه فرار مخفی استفاده میکنه.
؟!
اونها اب نبات هم میدن.
آب نبات؟ اون برای رشوه ست ...؟


Translation Team


شنیدم که بعضی وقتها مریضهاش رو مشت و لگد میزنه.
لوید فورجر؟!


مشکلی پیش اومده، توایلایت؟
یهویی یه لرزی بهم اومد ...
وقتی به مدرسه فراخونده شده، لوید تونست با مهارت دروغگویی خارق العاده ش خودش رو خلاص کنه.


خانواده × جاسوس




ماموریت: ۳۰

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Arima_99
کلین: Ghoghnuse
تایپ: Siaa
هماهنگی: Saji





SPY FAMILY

بله. خانوم.

فیونا - فراست، کارمند اداری بیمارستان عمومی برلینت

این زن مامور وایز بود.

این تغییرات رو به توایلایت اطلاع بده.

می تونید با هم روی نقشه کار کنید.

بله، خانوم.

فقط مطمئن شو که هیچ کدوم اینا سر راه عملیات استریکس قرار نگیره.

......

استریکس چطوری پیش میره؟

به آرومی. با این حال ...

همیشه قرار بود عملیات طولانی مدتی باشه.

خیلی متاسفم.

اگه کمی زودتر در دسترس بودم، میتونستم نقش بیشتری در عملیات به عنوان همسر داشته باشم.

ولی شاید اگه خیلی دیر نباشه ...

تغییر دادن همسرها حالا ممکنه آکادمی ادن رو مشکوک کنه.



ولی اگه همسر
فورجر قرار باشه...
نقشش رو ول کنه،
چاره ای نمی مونه،
نه...؟







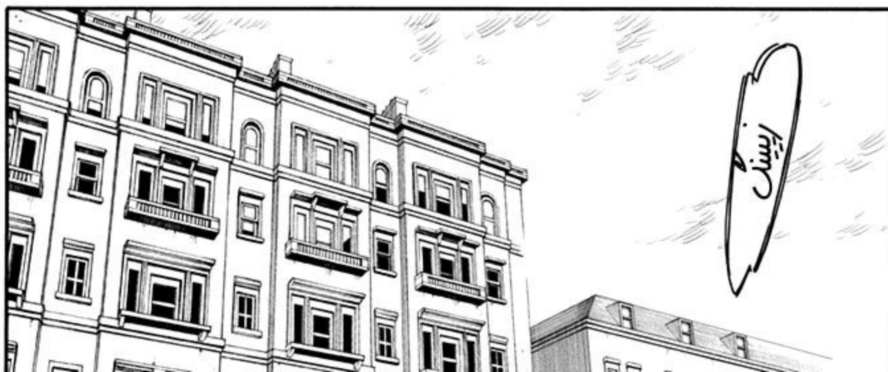




اسم رمز: نایت - فال*

این زن جاه طلب بود.

*: شبانگاه




سلام؟
Translation Team


......


اوه، اوم... متاسفم، شما ...؟

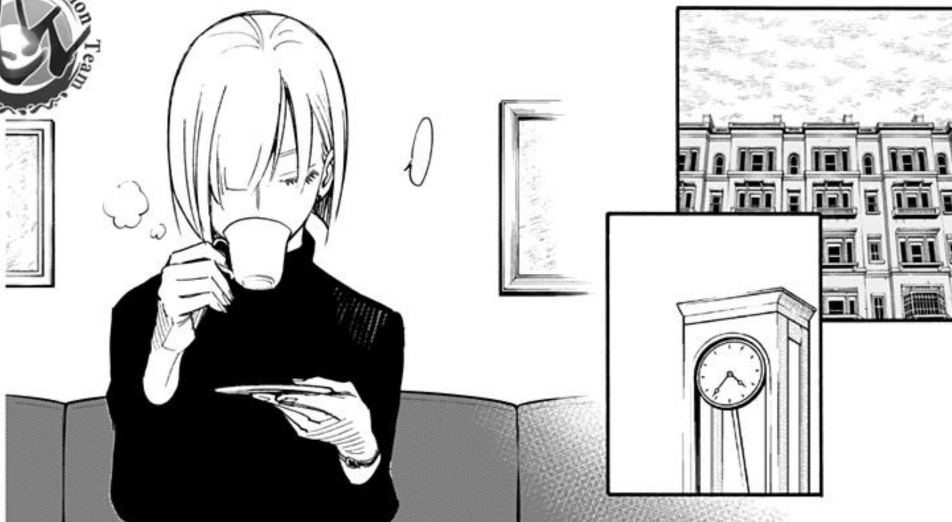

من فیونا فراست هستم. با دکتر فورجر کار میکنم. متاسفم که اینجوری مزاحم شدم.


اینجایید تا لوید رو ببینید...؟ متاسفم اون و دخترم همین الان با سگمون رفتن برای پیاده روی.
اوه، بد شد که.


میدونم، دقیقا چیزی بود که منتظرش بودم.
دخترتون این رو وقتی داشت از بیمارستان بازدید میکرد جا گذاشت. اومدم که پسش بدم.


اوه، ممنون. شما، آه... واقعا راضی به زحمت نبودیم.
از اونجایی که این همه راه رو امدید، میخواید بیاید داخل؟
اگه مزاحم نیستم.


Translation Team




واوووو...
اون خیلی خوشگله...


اون فکر میکنه من معشوقه شوهرشم؟
خب، اگه فرصتی بهم بده، نقشش رو به عنوان همسرش تصاحب میکنم. پس از یه نقطه نظری اشتباه نمیکنه.
چه خونه دوست داشتنی دارید.


بله؟
ه- هیچی!

یور بریار، اگه ثابت کنی که مانعی برای عملیات استریکس هستی، حذفت میکنم!

ولی با مهارتی که این زن داره شاید هیچ وقت فرصتی پیدا نکنم!

خیلی استرس دارم! به جز فرانکی و یوری، قبلا هیچ وقت مهمون نداشتیم!

من زن لویدم...
من زن لویدم...

شوهرم دکوراسیون داخلی رو انجام داد...

در هر صورت هرگونه تلاش مستقیم برای حذفش ممکنه خیلی ریسکی باشه.

خیلی بهتره که مجبور بشه با میل خودش بره.

دخترتون... آنیا، درسته؟ به نظر دختر خیلی فعالی میاد.

ها؟ اوه، بله، آنیا همیشه پرانرژیه!

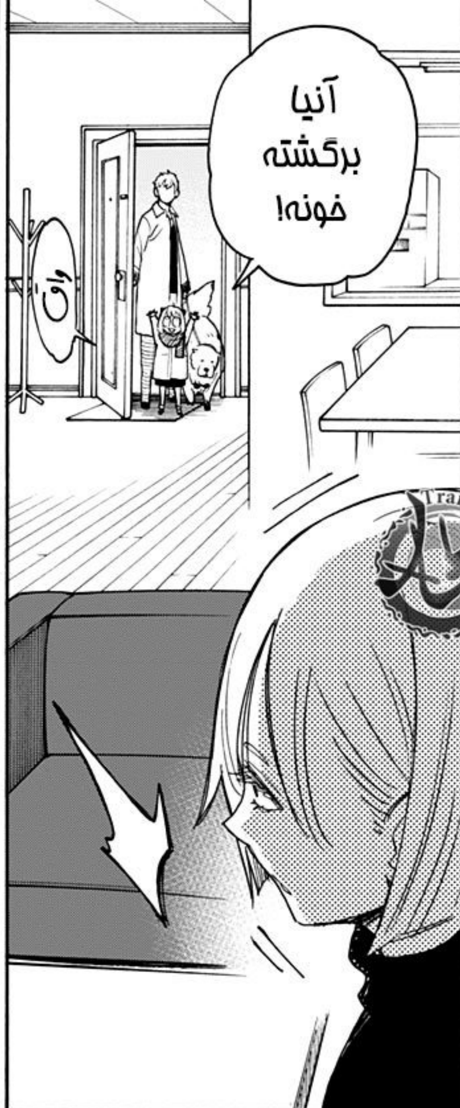

باید سخت باشه. اینکه مجبور باشید چنین بچه ای رو بزرگ کنید، شما رو خسته نمیکنه؟
بالاخره، برای تو فقط فرزند خونده ت میشه.
چرا اینقدر به خودت سختی میدی؟ خودت رو رها کن.


?
سخت؟ چجوری؟ انرژی چیز فوق العاده ایه که یه بچه داشته باشه.
اگه همیشه بی حال بود، این سخت می شــــد. نمیدونستم چیکار کنم تا...


آنیا و من خیلی بهمون خوش میگذره.
اینقدر مهربون نباش، مامانش نیستی که.


ولی مطمئنم برای لوید سخته، اینکه اینقدر لاغر شده.
اگه تو چیزهای بیشتری خوب بودم ...
آره، اگه فقط .....


باید کافی نبودنت رو قبول کنی.
برای این ماموریت مناسب نیستی!
دقیقا، دکتر فورجر اغلب سرکار در این باره شکایت میکنه.
گله میکنه که زنش همیشه-


آنیا
برگشته
خونه!
واق
Translation Team


!
فیونا؟ اینجا
چیکار میکنی
؟!


زودتر از
انتظارم
برگشتن.
بعداز
ظهر
بخیر،
دکتر.


خانوم فراست
اومدن تا این
رو برگردونن.
ذره بینم!
اوه.
خیلی
لطف
کردید.
هِی!


برای اینکه اون بیاد
اینجا، اتفاق ضروری
باید افتاده باشه.
پیاده روی
سریعی بود.
به نظر
میخواست
بارون بیاد،
پس کوتاهش
کردیم.



میتونستی بذاری ش تو دفتر خودم میگرفتمش.
چه خبره، مامور نایت فال؟
یپ
یپ
این نزدیکی -ها خرید داشتم.
یپ
یپ
فقط اینجام تا سطح عملیات استریکس رو ارزیابی کنم.
Translation Team
※ ادا کردن کلمات متفاوتی نسبت به چیزی که با صدای بلند میگن



ا-این خانومه هم جاسوسه؟!
وواه
ارزیابی؟ چه ارزیابی؟
اوه، مغازه تو خیابون دوم؟
بو کردن
واقعا دنبال چیه؟ خط مشی مامورها اینه که از برخورد -های غیرضروری اجتناب کنن.



بذار ازت بپرسم، توایلایت.
پیاده روی با سگت بخـــــش ضروری این عملیاته؟
پیازچه ها رو حراج کرده بودن.
...؟
این زن نباید خرید -های تو رو انجام بده؟
همکاری نمیکنه؟
اوهه، شاید منم برم بخرم!
همچنین پاستا و کدو.
ولی باید مراکز خرید شهرداری رو بیتر کنن.

میخوای چی بگی؟

پیشنهاد میکنم میگوشون رو امتحان کنی.

دارم میگم خیلی برای دنیا حیفه که مردی با استعداد های تو...

میدونم که اینو بهتون نگفتم قبلا ...

... ولی نسبت به حلزونها آلرژی دارم.

بجای تلاش رو ماموریتش بخواد تو خونه خاله بازی کنه.

پیشنهاد میدم تاکتیکهای عملیاتی ت رو بازنگری کنیم

به تو ربطی نداره که چیزی پیشنهاد بدی.

این خانومه داره با بابایی میجنگه! اون یکی از جاسوس - های بده؟

قیافش که ترسناکه!

مامور توایلایت ...


دوستت
دارم




مالیدن


پلک زدن
پلک زدن


دوستت

دارممم
ممم







اون چطور نمیتونه ببینه که من چقدر به عنوان همسرش عالی میشم؟

من میتونم براش کدبانو باشم و تو خونه حمایتش کنم، به اضافه حمایت عملیاتی!





وواه، این خارق العاده ست! کارت عالیه، نایت فال!

کاملا بی عیب و نقصی هستی. دیگه به اون زن احمق نیازی ندارم!

بخاطر صلح جهانی، باهات ازدواج میکنم، نایت فـــال عزیزم!

و من همه قلب و روحم رو میدم. منظورم برای این ماموریت نیست!



اسم رمز: نایت فال

اون زنی بود که یک هدف مشخص داشت که همسر توایلایت بشه.










افزایش قیمت آنکور...


دکتر فورجر اغلب درباره ش شکایت میکنه سر کار. گله داره که زنش همیشه-


بی ارزشه. نمیتونه کاری رو درست انجام بده، شاید به مقامات گزارشش بدم.
همسر جدید من میشی، فیونا؟
مطمئنی؟ باشه، پس من میام خونتون...
های!

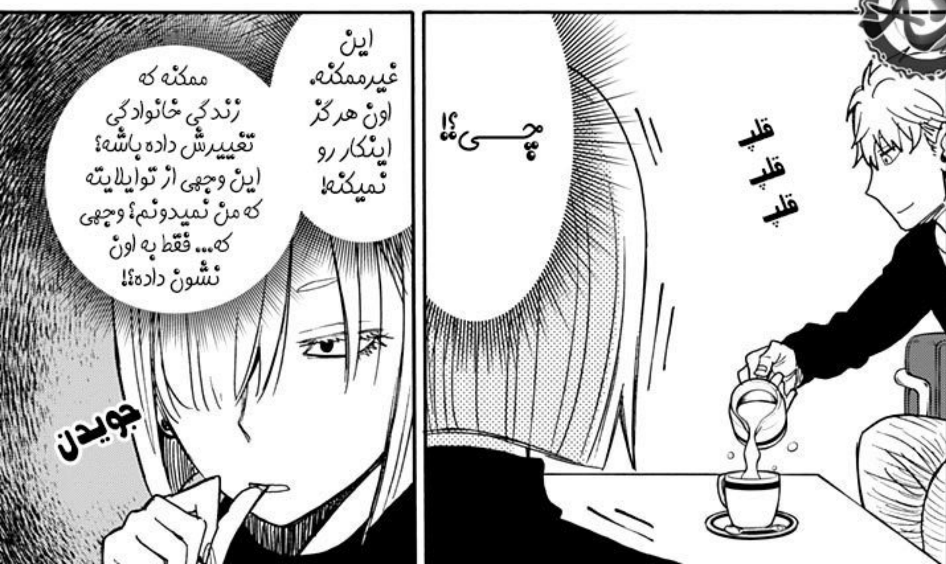

خیره شدن


ولی حتی اگه اینجوری درباره من حس کنه...
... نمیتونم واقعا سرزنشش کنم.


بفر-
مایید.
آخ
جون،
کا-
کائو!
و اینم
شیر تو.
!
ممنون،
یور.
همف...


توایلایت
قهوه‌ش رو
تلخ میخوره،
هرگز ندیدم
که با شیر
بخوره.
این همه مدت
نقش زنش رو
بازی کردی و هرگز
متوجه نشدی.
برو کنار و بذار من
این کار رو بکنم!


Translation
Team


قلپ
قلپ
قلپ
چی؟!
این
غیرممکنه،
اون هرگز
اینکار رو
نمیکنه!
ممکنه که
زندگی خانوادگی
تغییرش داده باشه؟
این وجهی از توایلایته
که من نمیدونم؟ وجهی
که... فقط به اون
نشون داده؟!
جویدن

نه، البته، این فقط تاثیر شخصیت «لوید فورجر» اونه. خیلی به نقش بازی کردنش متعهده که اجازه داده شرایط به ترجیحاتش غلبه کنه. آفرین، توایلایت. دقیقا برای همینه که عاشقتم!

خوش بختانه شیر آسیب به شکمم رو کمتر میکنه.

احتمالا باید از یور بخوام برام بدون کافئین درست کنه...









چه دختر تربیت نشده ای.

اگه توایلایت به درستی تمرینش می داد، اون باید میتونست فنجون رو یه لحظه قبل اینکه به میز بخوره بگیره، ولی البته، خیلی سرش برای همچین کارهایی شلوغه.

اونو لیس نزن، باند!

بزرگ کردن یه دختر قوی وظیفه یه مادره، در هر صورت. و این زن حتی نمیتونه سرزنشش کنه، چه برسه تمرینش بده! برو کنار و بذار من درستش کنم!



به عنوان مادرش، یه برنامه سخت و فشرده و دائمی رو اجرا میکنم که طراحی شده تا دانش و قدرتش رو به حد عالی برسونه.

شترق

طی یه ماه میتونستم اون رو به ماشین ستاره استلا بـــگیر تبدیل کنم!

نههههه!

این زن میخواد مامانی من بشه ؟!

نباید بذارم چنین اتفاقی بیوفته!

یه بار دیگه، ازت میخوام در نظر بگیری منفعت -های جایگزینی همسر فعلی ت...

......

صحبت کاکائو شد، اون روزی ...

اوه، مامانی! بعضی وقتها خیلی زیاد دوستت دارم!

ها؟!

آنیا؟! این دیگه از کجا اومد ؟!

بغل کردن

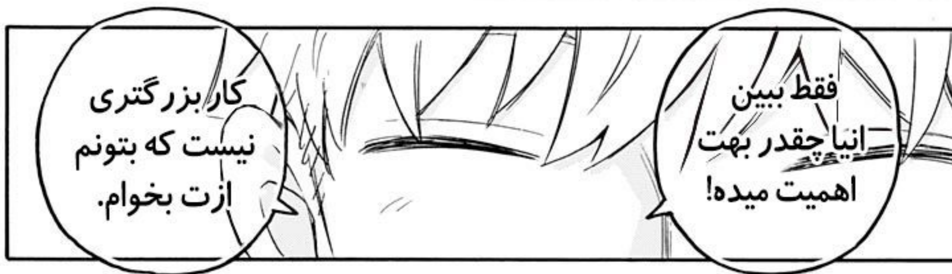
جوری که کاکائوی
من رو تمیز کردی...
بهترین مامانی
تو کلللل دنیایی!
اوه، آنیا ...
چون کاکائو رو تمیز کرده؟
همف، منم میتونم دوست داشتنی باشم، میدونی،
اوه، آنیا، من یه کم کاکائو فوق خوشمزه وارداتی دارم، میخوای؟
هیس سس س!
ها؟!
اون احتمالا مضطرب شده چون مهمون داریم.
خب خب!
چرا؟
برو با باند بازی کن.
واق


من خیل خوشحالم که بابایی و مامانی دارم که همدیگه رو دوس دارن.
و باند عزیزم هم!
خیلی خوشحالم که یه فورجر هستم!
خوش شانس ترین دختر دنیام! کل دنیا!
....
بغل
آووو!


لوید، من بیشتر تلاش میکنم! تا جایی که ممکن باشه برای این خانواده سخت تلاش میکنم!
(اگه فقط بذاری بمونم.)
همه کاکائو ها رو برای همیشه پاک میکنم!
پس، لطفا ...
آه... باشه.
؟


اول بهش یاد بده چیزی رو زمین نریزه! برو کنار و بذار من درستش کنم!
هه

از قبل هم
به اندازه کافی
سخت تلاش
کردی، یور.





این لبخند
ساختگی اون
...

می فهمی،
نایت فال؟



یه جاسوس هیچ وقت نباید احساسات واقعی ش رو نشون بده، مهم نیست چی بشه.

احساساتت رو دفن کن. هیچ ضعفی نشون نده.

بله قربان.

بله قربان. برای بقیه زندگی ام پوکر فیس باقی میمونم.

نیاز نیست اینقدر پیش بری...

لیونل از نیروی دفاع ملی.

لورنس، دلال بازار سیاه.

رابرت، منشی سیاست-مدار

زمان زیادی رو برای مطالعه توایلایتها صرف کردم.

لبخند الکی و شاهکارش رو میشناسم.

و میتونم رد
ظریفی از
احساس واقعی
...

...
که از زیرش
بیرون زده
رو ببینم.






هشش
اون رفت ...




و چتر یادش رفت.
تا ایستگاه باهاش میرم.
فکر خوبیه! مواظب باش!


Translation Team




هی! فیونا!
چترت!


چیزی هست که یادم رفت بگم.
مدیرت منو مامور کرده که در ماموریت بعدی همکارت بشم.
چی؟ چطور همچین چیز مهمی رو فراموش کردی؟


......
نایت فال...؟


از بارون ممنونم ...
تو ...
... برای مخفی کردن احساساتم.
باهات تماس میگیرم ...
... با جزئیات تو بیمارستان.
چون ما جاسوس هستیم، در دنیای سایه ها زندگی میکنیم...
چون مربی عزیزم بهم یاد داد...
تا روزی که این جنگ سرد تموم شه.
ولی برای الان...



... حتی زن ساختگی تو بودن کافیه.



توای- لایت ...

فقط میخوام که کنارت باشم.

خاله بازی کردن نرمت کرده.

در ماموریت مشترکمون، بهت نشون میدم چقدر در واقع توانا هستم.

پاشیدن

شرشر

در ماموریتمون، سعی کن منو پایین نکشی.

کاری میکنم متوجه بشی که من تنها فرد مناسبی هستم که بتونه همسرت بشه!

